

مجموعه آثار قلم اعلی

مجموع کتاب‌های سبز - جلد ۷۷

ویرایش دوم-شهرالملک ۱۸۱ بدیع (فوریه ۲۰۲۵)

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران شیدالله ارکانه به تعداد محدود به منظور حفظ تکثیر شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمی‌باشد.
شهرالقدره ۱۳۳ بدیع.

این مجموعه آثار مبارکه قلم اعلی از دو مجموعه مجزای متعلق به جناب اسکندر هائی در شیراز استنساخ گردیده است. [به همین جهت تا صفحه ۲۲ دارای دو شماره یکسان است یعنی مثلاً دو شماره ۲۲ در مجموعه وجود دارد].
این کتاب مشتمل بر چند لوح می‌باشد. از جمله خطاب به جناب ملا علی اکبر در باره معنی نصرت است و نیز لوح مفصلی در پاسخ سؤالات یکی از بابیان با عنوان بسم‌الذی کلّ عنه لغافلون راجع به شمس حقیقت و مرایای مستحکمه از او، تعدّد مطالع احديه، اینکه شمس بهاء حال در چه مقام ظاهر، معنی شمس، سؤال از رتبه جمال قدم و اینکه چگونه می‌شود کلمات علیین به سجّین تبدیل شود. نسخه دیگر و ناتمامی از این لوح در کتاب سبز شماره ۶۶ صفحه ۱۳۱ به بعد مندرج است.

بسم ربنا الاعظم الاقدس العلی الابهی

بحور حمد و ثنا محبوبی را لایق و سزا که از عنایت بدیع حکم سیف را مرتفع فرمود و بر مقام آن عَلم بیان برافراخت جمیع من علی الارض را به افق اعلی دعوت نمود و به نصرت امر امر فرمود و نصرت را به بیان مخصوص ساخت تا مخلصان و مقربان و موقنان و دانایان به حکمت منزله و بیانات مالک احدیه ناس غافل را آگاهی بخشند و به خباء مجد الهی کشانند طوبی از برای نفوسی که لذت بیان رحمن را یافتند و به آنچه اراده فرموده عمل نمودند روحی و روح من فی العالم لشفقته الفداء قد ابطال حکم السیف و نبی الکَلِّ عَمَّا یحدث به الحزن فکیف فوقه تعالی تعالی فضله و تعالت رحمته اسئله تعالی بان یؤید الکَلِّ علی ما امرهم به فی کتابه و یعرفهم مقامات الاخلاق الحسنة و الاعمال الطّیبة الخالصة اگر جمیع من علی الارض لذت بیان رحمن را بیابند البتة به دون آن توجّه

ص ۲***

توجّه ننمایند و لازال طائف حول اراده گردند از حق جلّ جلاله سائل و آمل که به واسطه اولیای خود مقصود از نصرت را که در کتاب الهی است ادراک نمایند تا کل عرّف عمل لله را بیابند و به آنچه الیوم محبوب است قیام کنند یا الهی و اله الاشیاء و محبوبی و محبوب من فی الارض و السّماء از تو مسئلت می‌نمایم که از ابر بخشش خود امطار علم و عرفان بر اراضی طیبه نفوس موقنه عطا فرمائی و مبذول داری تا کل به یقین ثابت جازم بر قدرتت گواهی دهند و جزای معتدین و ظالمین را به تو راجع نمایند و خود به کمال شفقت و رحمت با اهل عالم معاشرت کنند آنّه لهو الغالب القادر الاخذ المقتدر القدير یا محبوب قلبی دستخط آن جناب که در غره صفر از مطلع محبت و وداد ظاهر شد طیر قلب را صغیر آموخت و عندلیب جان را به گلزار عرفان راه نمود ان شاء الله لازال به این عمل مبرور مؤید و موفق باشید و بعد از اطلاع نقطه لا یسمنه لا یغنیه

ص ۳***

به امّ الکتاب توجّه نمود و قطره فانیه به بحر باقی اقبال کرد و بعد از حضور در ساحت امنع اقدس اعزّ ارفع ابهی مناجات آن جناب را الی آخر عرض نمود هذا ما نزل من ملکوت بیان ربنا الرحمن قوله جلّ اجلاله یا علی انا سمعنا ما اثبتت به الله لک ان تسمع فی هذا الحین ما یظهر من ملکوت الثناء انا وجدنا من کلماتک عرّف الخضوع والخشوع والاستقامة فی امر الله مالک الاسماء و اردنا ان نجذبک علی شأن تجد عرف القوّة والقدرة والكبرياء یا علی قد سمع اُذنی ما ناجیت به الله فی حین کان ینطق لسانی بانّ الذکر والبیان والثناء الذی ظهر من معادن علم الله و مشارق وحی الله و مخازن رحمة الله لنفسی و انا السّامع النّاطر المجیب العزیز الحکیم قد حضر الخادم بکتابک و قرء ما فیہ لدی المظلوم الذی اقتصر اموره فی ذکر الله ربّ العالمین کبر من قبلی احبائی و بشرهم بعنایتی

ص ۴***

بعنایتی و فضلی و رحمتی و الطافی و مواهبی انّ ربک لهو الغفور الکریم. جمیع را به عنایت حق بشارت ده و به فضلش مسرور دار بگو جمیع به این کلمه مبارکه که از افق سماء لوح محفوظ ظاهر شده ناظر باشید انّ نصرة امری بنفسی و فی قبضة قدرتی و یمین اقتداری طوبی لنفس تجد عرف ما ذکرناه فی هذا المقام المنیع انا تجزی بالعدل و نحکم بالحقّ و انا المقتدر القدير جمیع باید به حق توکل نمایند و به اراده او ناظر باشند از برای هر امری در کتاب الهی میقاتی معین شده اذا اتی یظهر ما اراد أنّه لهو القادر الحکیم در این ظهور اعظم نصرت کلمه حق بوده و خواهد بود در سوره رئیس و امثال آن تفکر نمائید تا بر قدرت کلمه الهیه واقف شوید آنچه از حوادث زمان که از قبل از قلم رحمن جاری شده به کمال تصریح بوده از برای احدی مجال گریز و توقف نبوده و نیست باید جمیع دوستان الیوم به کمال اتّحاد و اتّفاق ظاهر شوند

ص ۵***

و همچنین به اعمال و اخلاق طیبه این امور در این ظهور جنود نصرت است و لدی العرش ناصرین امر محسوب و مذکور اگر از اول ایام دوستان نصایح محبوب امکان را به آذان تسلیم و رضا اصفا نمودند حال کلمه الهیه در عالم ظاهر و هویدا مشاهده می‌شد جنگ و جدال و اعمال غیر مرضیه سبب تأخیر و علّت تعطیل شد یشهد بذلك کتابی المبین یا علی جمیع را به اراده الهی آگاهی ده تا کلّ معنی نصرت را بیابند و به اراده الهی فائز گردند در بعضی از الواح که ذکر قیام و ندا و صیحه شده مقصود قیام بر تبلیغ

امر الله است و آن هم به حکمت تمام. الیوم حکمت بر اکثری از اعمال مقدّم است در یک مقام این آیه مبارکه نازل هذا يوم الايقاظ و انتم راقدون و همچنین در مقام دیگر هذا يوم النّداء و انتم صامتون الی آخر و هم چنین امثال آن کلمه مبارکه را خود آن جناب ذکر کرده قولنا من قبل قد

ص ۶***

قبل قد طالّت الاعناق بالتّفاق و نفسی الحق مقصود سیوف ظاهره و آلات حربیه نبوده و نیست حق صادق است آنچه از قلم اعلی نازل می شود همان سبب و علّت امن و آسایش عالم است قل لیس لاحد ان یأول کلماتی بهواه او یفسرها بمیتغاه مقام انسان بلندتر است از توجّه به این مقامات نالایقه منیه امروز محبت محبوب است و شفقت مرغوب و نفسی اتحاد و اتفاق سبب و علّت ظهور عنایت و برکت است من لدی الله الغفور الکریم. جمیع را اخبار نمائید تا کلّ از خیالات خود فارغ شوند و بما اراده الله متمسک طوبی للعاملین. اهل صاد که از رحیق اصفی نوشیده اند و در سبیل الهی آواره گشته اند در نظر بوده و هستند لعمر الله تحت لحاظ عنایتند قل لا تحزنوا عما ورد علیکم قد جعله الله کنزاً لکم انّه لیهو المعتمد الامین مصائب و بلاای شما به مثابه کنوز است

ص ۷***

و در خزائن امانت الهی محفوظ و مصون به کمال فرح و انبساط به ذکر منزل آیات ناطق باشید و در هر حین از قدح مبین رحیق مختوم را به اسم مبارکش بیاشامید شما بنوشید و او هنیئاً می فرماید شما بیاشامید و او به کلمهء مریناً ناطق هر عملی را در عالم اثری ظاهر شده و خواهد شد ان اطمئنوا بفضل الله و رحمته و خذوا ما امرتم به بالروح و الریحان انّه لیهو الشاهد الناظر العلیم الخبیر و ما ذکرتم فی محمّد قبل جواد و ضلعه هذا ما نزل من لدی الله مالک الایجاد

بسمی العلیم

انّ العلم ینادی و یقول یا معشر العلماء قد اظهرنی الله لاهدیکم الی الصراط و اقربکم الی ملکوت العرفان و انتم تمسکتم بی و اعرضتم عن الله ربّ العالمین و بی استکبرتم علی من فطركم و کنتم من الظالمین تالله الحق انّی برین منکم یشهد بذلک من اتی بامر عظیم قد شهدت الذّرات بجهلکم و اعراضکم و

ص ۸***

اعراضکم و اعتراضکم علی الفرد الخبیر یا ایها المقبل الی الوجه ان اشکر الله بما حفّضک عن هؤلاء و عرفک من تزین بذکره کتب الله العزیز الحکیم البهاء علیک و علی ضلعک و امائی و علی عبادی الذّین نبذوا العالم و عملوا بما امروا به فی لوح کریم.

هوالمهیمن علی الاسماء

یا من سمیت باسی ان استمع ندائی ثمّ اعمل ما ینبغی لهذا الاسم الذی اذا ظهر تزلزلت اركان الشّرك و تزعزع کلّ اساس محکم متین تمسک بحبل الصّدق و الامانة و تشبّث بما یرتفع به امر الله العزیز العلیم طوبی لابیّک انّه اخذ قدح الوصال من ید عنایتی و شرب تلقاء الوجه باسی الکریم لو تسمع ندائی یجذبک الی مقام لا ترى فی الملک الا ظهورات عنایتی و بروزات قدرتی و لا تجد الا نفحات قمیصی المنیر انا نوصیک و امک بما ینبغی لهذه الاّیام ان ربک لیهو العلیم الخبیر و نکبر من هذا المقام علی وجه اخیک

ص ۹***

لیشکر ربّه الرّحیم انتهى. اینکه مرقوم فرموده بودید که مکتوبی از اهل ن و ج رسیده و اظهار کدورت از واقعه ارض صاد نموده بودند به ساحت امنع اقدس ارفع اغز اعلی عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب قوله عزّ کبريائه یا علی یا ایها الناظر الی افقی یا ایها المذكور فی ساحق لعمری لو ينظرون بعینی یشکرون ولكنّ الیوم لا یعرفون ملاحظه نما که ید قدرت چه عنایتی در باره نورین نیرین ظاهر فرمود ایشان را در اعلی علّیین مقر معین فرموده و اعدا را در اسفل السّافلین تعالی تعالی من رَفَعَهُم و اظهر مقامهم الذی کان مستوراً عن اعین الخلق لعمر الله جمیع سفرای الهی مقام ایشان را آمل و راجیند لو کشف الغطاء یکبر من علی الارض من عظمت ذاک المقام العزیز المنیع آن دو ظالم قابل ذکر نبوده و نیستند قل دعوهما بانفسهما یکفیهما ما ارتکبا فی ایام الله الملك المقتدر القدیر ان شاء الله

باید به کمال [ادامه لوح در صفحه ۱۴]

ص ۱۰***

[ادامه صفحه ۱۵ است:] لا یسمنه لا یغنیه مقدس و منزّه شده به ملکوت اراده الهی ناظر و متوجّه شوند أنّه ینطق بالحقّ و أنّه لهو الفرد الواحد الحکیم انتهى. حال قریب بیست یوم است که آنچه از قلم اعلی ظاهر می شود یک جزء آن در معنی کلمه نصرت است که شاید عباد آگاه شوند و بما اراده الله عامل گردند مع آنکه در این ایام مزاج مبارک بر حسب ظاهر قدری کسل است معذک لیلاً و نهراً در اظهار فضل و اعلاء کلمه و نشر آثار و آیات توقّف نشده و نعی شود اگر می شد این عبد پای یکیک از دوستان را می بوسید و استدعا می نمود امری را که سبب حزن جمال قدم است ارتکاب ننمایند آنچه واقع شده کافی است و نفسه الحقّ امثال این اعمال حجابی است حایل و فیوضات باطنیه را منع می نماید. اگر آگاه می شدند نوحه می نمودند قد اخذت الغفلة سگان الارض الا من شاء الله اینکه در ذکر زیارت حضرت سلطان الشهداء

ص ۱۱***

اسم الله حاء علیه من کلّ بهاء ابهه مرقوم فرموده بودید در ساحت امنع اقدس معروض گشت قال جلّ کبریاؤه انا اذناه لیزور من زارهم المأ الا علی و ناحت لهم سدره المنتهی أنّه یوقّق من اراد مولاه و نبذ عن ورائه ماسواها انتهى. این عبد فانی مسئلت می نماید که آن جناب به نیابت این عبد یک بار به زیارت مشرف شوند أنّه لا یضیع اجر المحسنین و اینکه مرقوم داشته بودند که اراده هست بعد از زیارت در آن اطراف دیدن احبای الهی و تسلی و دلجوئی ایشان نمایند این مراتب تلقاء وجه امنع اقدس عرض شد اذاً سمعت اذنّی ما نطق به لسان مالکی یا عبد حاضر ان اکتب لعلی قبل اکبر علیه بهائی ان یتوجّه بالحکمة و البیان الی الدیار الّتی ارادها لعمر الله هذا عمل مبرور الیوم باید نفوس مطمئنّه با کتاب الهی به مدن و قری توجّه نمایند که شاید نفسی نفس گمگشته ای را

ص ۱۲***

گمگشته ای را راه نماید و از اشراق آفتاب حقیقی آگاه کند اگر بما ینبغی توجّه شود البته اثر حاصل گردد به نار بیان امکان را برافروزد و به شعله آرد و جمیع را بما اراده الله از معنی نصرت اطلاع ده تا کل به آنچه لایق و سزاوار یوم الهی است قیام نمایند طوبی لنفس قتلت و لم تقتل و لمن ذبح و لم یذبح و ضرب و لم یضرب این نفوس از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور و مسطورند یا علی اذا مررت علی دیاری و دخلت بلادی کبر احبائی و عزّهم بحر عنایتی و شمس فضلی و سماء موهبتی و ذکرهم بما تفرح به قلوبهم و بشرهم بما ذکرتم اسمائهم من قلم ارادتی فی لوحی الحفیظ انتهى و اینکه مرقوم داشتید در حین تحریر جناب آقا عبدالکریم از اهل ص و جناب آقا میرزا محمّد ابراهیم از اهل ک علیهما بهاء الله وارد شدند و استدعا نمودند که ذکرشان در ساحت اقدس مذکور آید نعم ما ارادا و نعم

ص ۱۳***

ما قصدا چه که این مقام بسیار بزرگ است اگرچه حال نظر به رحمت و عنایت محیطه قدر آن مستور است ولكن البته حجاب وقتی رفع شود و آنچه مستور است ظاهر گردد نقطه اولی روح ماسواه فده می فرماید کلّ از برای آن است که یک مرتبه در ساحت او مذکور آید ذکر هر دو در ساحت اقدس حسب الاستدعا عرض شد هذا ما ظهر من ملکوت بیان الرّحمن قوله جلّ کبریاؤه یا کریم ندایت را شنیدیم و آنچه اراده نمودی در ساحت اقدس مشهود از حق بخواه تو را موفق فرماید بر عملی که رضای حق در اوست اگر به این مقام فائز شوی یعنی به احکام کتاب فی سبیل الله متمسک گردی منقطعاً عن دونه البته به آنچه اراده نمودی مفتخر و فائز می گردی ان اشکر بما ذکرک المظلوم و انزل لک ما یجد منه کلّ منصف عزّ ظهور ربّه الغفور الکریم [ادامه مطلب در صفحه ۱۶]

ص ۱۴***

[ادامه صفحه ۹] به کمال روح و ریحان به تبلیغ امر الله مشغول شوند سوف یظهر الله ما اراد عنده علم السموات و الارض و هو العزیز العلیم ایاکم ان ترتکبوا ما نهیتم عنه فی کتاب الله او تعملوا ما یظهر منه الفساد فی الارض اتّقوا یا احبائی و کونوا علی صبر جمیل وجود و عدم اهل بغی و فحشاء و ظلم و تعدی از برای اهل حق و نورین مذکورین نفعی نداشته و ندارد بلکه اگر امر مغایری ظاهر شود شراره آن از برای امر الله ضرر عظیم داشته و دارد این کلمه به اسم جمال علیه بهاء الله از ملکوت بیان نازل: این ظهور اعظم ظهور رحمت کلیه است و نفسه الحق اگر قدرت ظاهره که فی الحقیقه نزد حقّ مقامی نداشته و ندارد بتمامها ظاهر شود و سیّافی در مقابل و اراده سوء قصد از او مشاهده گردد البته متعزّض او نشویم و او را به او واگذاریم انتهى. یا احبائی ان افرحوا بذکری انا نذکرکم من هذا المقام بذکر لا یأخذه التفاد و تکبر علیکم بتکبیر اذا ظهر من

ص ۱۵***

مطلع البیان کثر من فی الامکان و نطقت الاشیاء الفضل لله مالک هذا الامر المبین لعمر الله لا یعادل بهذا الذکر ما ترونه الیوم یشهد بذلك من سخر العالم باسمه العزیز البدیع این است نصرت الہی کہ در این حین از قلم اعلی جاری شده و می شود آنہ لہو الناصر القدیر ہر کلمہ ای کہ از لسان عظمت جاری شد مؤثر است در عالم و البتہ تاثیرات آن در ملک ظاہر شده و می شود امروز روزی است کہ باید جمیع دوستان الہی بہ افق اعلی ناظر باشند البہاء علیکم یا احبائی فی ہناک و التکبیر علیکم من لدن قویّ قدیر یا علی قبل اکبر این ایام آنچه از سماء مشیت الہی نازل در معنی نصرت بوده کہ مباد جاہلی ارتکاب امری نماید کہ سبب منع فیوضات باطنیہ البہیہ گردد آنچه از قلم رحمن جاری شد دوستان را بہ آن اخبار نما کہ شاید نظر از تراب بردارند و از اعمال لا یسمنہ [\[ادامہ لوح در صفحہ](#)

۱۰]

ص ۱۶***

[\[ادامہ صفحہ ۱۳ است\]](#) الکریم. یا محمد قبل ابراہیم قد ذکرک العبد الحاضر و ذکرناک ان اعرف و کن من الشاکرین آنہ یحب من یحبہ و یذکر من ذکرہ و یقبل الی من اقبل الیہ فضلاً من عنده انّ ربک لہو الکریم اذا فزت بأیاتی و اخذک جذب بیانی تجد نفسک فی فرح عظیم آنہ یبلغک الی مقام تری الدنیا و شئوناتها و خزائنها و آثارها و أمرائها کظلاً ینتقل فی کل حین و یذکرک کلّ شیء من الاشیاء و کلّ غصن من الاغصان و کلّ ورقة من الاوراق کذلک یذکرک ربک من هذا المقام الکریم دار مع العموم و تفکر فی ما تراه لتری فی کلّ شیء حکمة ربک الامر الحکیم قل الحمد لله ربّ العالمین انتہی. اینکہ دربارہ جناب آقا محمد رضا و آقا ابوالحسن علیہما بہاء الله مرقوم داشتید تلقاء عرش معروض گشت اظہار عنایت فرمودند و فرمودند طوبی لہما و لابیہما الذی فاز بعرفان الله

ص ۱۷***

اذ انکرہ کلّ عالم و اعرض عنہ کلّ عارف الا من شاء الله ربّ العالمین انا نذکر فی هذا المقام من سعى باحمد لیقوم علی خدمة الامر و یشکر ربّہ القدیر انا سمعنا نذاک ذکرناک بهذا البیان الذی بہ ثبت کلّ امر عظیم قد قرء العبد الحاضر کتابک الذی ارسلته الی نبیل قبل علی و اجبناک بما تحرک علیہ قلبی الاعلی من لدن مبین حکیم تمسک بحبل الامر و تشبّث بذیل الفضل و قل یا الہی اسئلک بالذی قبل ضرّ العالم لاعلاء کلمتک العلیا و ارتفاع امرک بین الارض و السماء بان تکتب لی بفضلک ما کتبتہ لعبادک الموقنین الذین اخذوا الرّحیق باسمک و شربوا منه بذکرک الحکیم ای ربّ ترانی مقبلاً الیک و منقطعاً عن دونک و تری ما ورد علیّ فی سبیلک اسئلک بان تجعلی فی کلّ الاحوال متوجّہاً الیک و ناطقاً بذکرک و ثنائک و قدّر لی یا الہی ما ینفعنی

ص ۱۸***

ما ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک انک انت المقتدر الغفور الکریم انتہی. الحمد لله اسامی مذکورہ بہ طراز ذکر مالک احدیہ مزین گشتند و اشراقات شمس آیات جمیع را احاطہ نمود لہ الحمد و الثناء و روح العالم لفضله الفداء و اینکہ ذکر یکی از قانتات موقنات علیہا بہاء الله و ما ورد علیہا من القضاء نمودہ بودید و همچنین ذکر علیا مخدرہ اخت حضرت اسم الله حا و ذکر ورقہ بنت اسم الله اصدق و ذکر احبای آن ارض علیہم بہاء الله کہ در دستخط آن محبوب اسامی ایشان مرقوم بود بتمامہ تلقاء وجہ امنع اقدس معروض گشت نسبت بہ جمیع آفتاب عنایت مشرق ولکن نظر بہ همان کلمہ کہ عرض شد قدری کسالت در مزاج مبارک ظاہر ظهور آیات و امواج بحر بیان در سماء مشیت معلّق ان شاء الله امید است کہ از بعد جمیع مصدر عنایت مخصوصہ واقع شوند

ص ۱۹***

آن ورقہ موقنہ را بشارت دہید البتہ از تأخیر دلتنگ نشوند چہ کہ البتہ در این تأخیر اضافات بودہ و خواہد بود آن جناب جمیع را بشارت دہند الحمد لله اسامی نفوس مقدسہ و ما ہم فیہ و علیہ من حبّ الله و امرہ و التوجّہ الیہ و الخضوع لہ لدی العرش معروض و کلّ بہ شرف عنایت الہی و کلمہ الله کہ فی الحقیقہ اثر باقیہ بودہ شامل او خواہد شد محزون نباشند از آنچه واقع شدہ چہ کہ اعظم از آن بر نفس حق و اصفیای او وارد خدمت آقایان و دوستان الہی کہ در آن ارض تشریف دارند عرض خلوص و فنا و نیستی این عبد منوط بہ عنایت آن محبوب است ان شاء الله بہ قسمی کہ لایق و سزاوار است ابلاغ می فرمایند خدمت سرور مکرم و مخدوم معظم

جناب آقا میرزا ابوطالب و جناب آقا میرزا محمد تقی علیهما بهاء الله تکبیر و سلام معروض می‌دارم و بشارت می‌دهم ایشان را که دستخط‌های ایشان که به این عبد مرقوم فرموده بودند و همچنین عریضه ایشان تلقاء ص ۲۰***

تلقاء وجه معروض گشت کمال عنایت از مشرق فضل ظاهر و مخصوص اسامی که در دستخط جناب محمد قبل تقی علیه ۶۶۹ بود الواح منیعہ ممتنعہ از سماء مشیت نازل ان شاء الله از بعد ارسال می‌شود و این عبد هم خدمت ایشان و جناب آقا سید ابوطالب علی قدری و مسکنی عرض نموده از حق می‌طلبم که ان شاء الله موفق شوم بر ارسال آن از بعد. عرض دیگر آنکه دو پاکت از حرم عنایت فرموده‌اند یکی به جناب ثمره ورقه الحمرا علیها من کل بهاء ابہاء و پاکت دیگر به اسم حرم جناب حا قبل سین علیه ۶۶۹ من اهل تا و فا آن جناب برسانند دو پاکت مذکور اراده بوده هنگام حرکت جناب محمد قبل علی علیه ۶۶۹ من اهل دهج به ایشان داده شود به سببی تأخیر شد. عرض دیگر فرمودند که این عبد خدمت آن محبوب عرض نمایم که بعضی احیان که آن حضرت به این عبد اظهار مرحمت می‌فرمایند یعنی

ص ۲۱***

تعلیقہ ارسال می‌دارند مخصوص از احوالات جناب ثمره علیها بهاء الله استفسار فرمایند و مرقوم دارند و اینکه در باب قالی نوشته بودند که چه نحو ارسال شود خود جناب کربلائی احمد تفصیل آن را نوشته‌اند و از اتفاق چندی قبل از جناب سمندر علیه بهاء الله دو فرد قالی طلب شد چه که فرش بسیار لازم شده این قالی را هم به مصلحت ایشان هر قسم که آن دو را ارسال می‌دارند این یک قطعه را هم ارسال دارند از طرف هاء یا طرف دیگر. عرض آخر آنکه جمیع طائفین ارض سجن که به ارض مقدسه و اسماء حسنی نامیده شده چه عاکفین و مهاجرین و چه از واردین آن محبوب را به ابدع اذکار ذاکر و عرض خلوص اظهار می‌دارند دیگر این قلم و این لسان و بیان قابل و لایق نه و ذکر تکبیر و ظهورات عنایت و

ص ۲۲***

عنایت و الطاف اغصان سدره مبارکه الهیه کل الوجود لهم الفداء را اظهار دارد و عرض نماید دستخط مبارک حضرت غصن ۶۶ به جناب آقا میرزا حسن مرقوم فرموده‌اند آن جناب برسانند.

ص ۱***

بسم اللّٰہی کلّٰ عنہ لغافلون

حمد مقدّس از السن ممکنات و منزّه از ذکر موجودات ساحت قدس سلطان قدمی را سزااست که از رشی از رشحات قلزم عزّ بی‌زوال خود جمیع ذرات وجود را به مدینه حیات باقیه طیبه خود هدایت فرمود و به نفعه‌ای از نفحات قدس خود جمیع حقایق اشیاء را به رضوان عزّ احدیت خود دلالت نموده سحاب فیض سبحانیش چنان رحمتی مبذول فرموده که هر ذره‌ای خود را غنی و مستغنی از دون خود فرض گرفته و شمس عنایت ربّانیش از افق عزّ ابہائی چنان مشرق شده

ص ۲***

که در جمیع مرایای وجود ممکنات در ذات او به نفس او هیئته تجلّی انوار شمس منطبع گشته جلّت عظمت و علت سلطنته و کمال احسانه و ظہر امره و لاح وجهه و ائّه لہو السلطان الباقی العلیم الحکیم و نظر ناظرین به این مراتب است که بعضی دعاوی نموده و از خمر مرحمت یزدانی و کوثر مکرم سبجانی زمام از دست داده و به مقامات فوق خود صعود نموده‌اند در عالم ذکر و لفظ نه در عالم معنی و حقیقت و جوهر صلوٰۃ اصلیه و سازج رحمت منیعہ بر اوّل شجره مرتفعه الهیه و اوّل ظہور شمس احدیہ اللّٰہی به ظہر سرّ الوجود و طلع جمال المقصود

ص ۳***

و رجعت الممكنات الی مقاعد قدس محمود و به لاح جمال الغیب و نادت عندلیب العزّ و غنّت ورقاء الامر و و ظہر کلّ امر مکنون و علی ادلائنه و احبّائه الی یوم اللّٰہی فیه یستشرق شمس القدم عن افق عزّ محبوب و بعد سؤال از شمس حقیقت و مرایای مستحکیمه از او شده بود نزد آن جناب معلوم بوده که نظر به آنکه ارباب اختلاف از جمیع اطراف وزیده و نفحات غلّ و بغضا از تمام اشیاء احاطه

نموده این عبد متعذر است از ذکر بدایع علوم مکنونه و جواهر حکمت مخزونه چه اگر فی الحقیقه این مطلب علی ما اراد الله جلّ جلاله ذکر شود جمیع را مدهوش و منصعق

ص ۴***

خواهی دید بلکه اگر کشف حجاب نمائی و از مدینه و همیه که حال جمیع ناس حین غفلة عن الله در آن مقر یافته و معتکف گشته اند به در آئی هیاکل صافین و انفس عالین را معدوم و فانی و لاشیء محض خواهی یافت و لکن چون حق منبع دوست نداشته که سائلین را از باب رحمت خود محروم نماید لهذا رشی از طمطمایم جوهر بر تو و اهل امکان مبذول می شود تا که به نصیب مقدّره خود فائز گردد باری نزد اولو العلم و البصر معلوم بوده که شمس احدیه و ساذج صمدیه در مقعد عزّ تقدیس و مکمن قدس تزیه خود لم یزل و لایزال طالع و مشرق و مضیی بوده

ص ۵***

و خواهد بود چنانچه هر ذی بصر دقیق و ذی نظر رقیق و صاحبان فطرت ربّانی و شاربان باده لطائف معانی آن شمس الهی و جوهر عزّ سلطانی را در مقر خود به عین بصیرت که مقدّس از این عیون تیره محتجبه است ملاحظه می نماید علی مقام لا یأخذها غروب و لا اقول و لا کسوف و آنان که محتجب به هوای نفس شده و از ملاحظه انوار صبیح صادق که لم یزل به عنایت شمس مستنیر بوده محروم شوند بآسی بر تشعشعات انوار شمس نبوده چه که او در مقرّ خود لانج و ساطع و مستضیی بوده و این عدم ادراک به بصر باصر و نظر

ص ۶***

ناظر راجع بوده و خواهد بود و هم چنین جمیع این نفی و اثبات چه از مقبلین و چه از معرضین به مقامات خود این انفس ضعیفه و قویّه راجع است به هیچ وجه به آن شمس حقیقت راجع نخواهد بود چه که آن جوهر وجود در علوّ ارتفاع و سموّ امتناع خود بوده و مقدّس از تصدیق مقبل و تکذیب معرض و لکن هر بصری که به فطرت اصلیه آن ساذج قدم را ادراک نموده از او محسوب و در ظلّ او لم یزل و لایزال محشور خواهد بود و در جنتّ ابی که اعلی الجنان است وارد و مقرّ یابد و دون آن در ظلمت نفس و نار نفی داخل

ص ۷***

بلکه الی ماشاء الله خواهد بود و علاوه بر آن اگر آن شمس مشرق نباشد و این فیض مطلق از مرایای معبودات قطع فیض نماید ابداً شیئی بر وجه ارض موجود نخواهی یافت و دیگر آنکه وجود مرایای احدیه بنفسه بنفسه نخواهد بود چنانچه این مطلب در جمیع الواح و زبر مندرج و ثبت شده و بر هیچ عاقل روحانی و بالغ نورانی مستور نیست بلکه وجود مرایا به وجود شمس است خواه شاعر به این رتبه عالی بوده و خواه غافل چه که عنایت آن شمس مشرقه از افق احدیه من دون جهة بوده و خواهد بود و این مقام رحمت منبسطه رتبه است که من دون سؤال

ص ۸***

و طلب و یا عرفان و ایقان عنایت می فرماید غایه این است که بعضی از مرایا که این رتبه اعلی و مقام ابی را ادراک نموده اند در رتبه و مقام اعلای از دون خود خواهند بود و دیگر آنکه ملاحظه نما که اگر شمس موجود نباشد مرایا ابداً وجود نخواهند داشت و لایزال در حُجب عدم خواهند بود و چون شمس قدم از افق

قدسی طالع جمیع مرایا از او حکایت می نمایند بعد از مقابله و قرب و اگر شمس غروب نماید البتّه صور منطبقه در مرایا که صور شبیه اند غروب خواهند نمود و این مطلب اظهر از آن است که هیچ عاقل کامل ادراک ننماید و هر نفس

ص ۹***

منکر عنود که این لطیفه مشهود را انکار نماید در شمس ظاهر و مرایای مستحکیه او ملاحظه نماید که تا مقابل شمس واقع است تجلّی و ظهور در مرایا ملحوظ و از غروب شمس اثری نخواهد یافت بلکه جمیع را معدوم محض و فانی مطلق و مفقود صرف مشاهده خواهد نمود باری ای سائل چشم بصیرت معنویه که ودیعه رتبه است از غبار کلمات مؤتفکهء ظلمانیه پاک نما تا آنکه شمس صمدانی

را حال در علو مقام خود که وسط سماء عدل است ملاحظه نمائی تالله قد قرت عیناک ان رأیتها و فزت بجمالها بلی اینکه مسطور در الواح منزله

ص ۱۰***

بیان است حق لا رب فیہ و انا کل به مؤمنون چنانچه آن شمس الهیه و ساذج قدمیه روح ما سواه فداہ می فرماید که شمس حقیقت در هر کوری و دوری از افق قدس مشرق و ظاهر می شوند مقصود ظهور کلیه است یعنی در نزول آیات و انزال کلمات و تغییر شریعت و تجدّد امور ملت. نظر به این مقام است که از آن ساذج فطرت امثال این بیانات ظاهر شده و قسم به آن جمال معنوی و غیب قدس صمدانی که اگر ناس را بالغ مشاهده می فرمودند ذکر امثال این بیانات نمی فرمودند چه که آن مقام مقدّس از ذکر کلی و جزئی و ظهور و خفا بوده چه که

ص ۱۱***

تغییر و تبدیل در عالم حدود واقع است و آن جوهر مقصود در مقرّ قدس واقف فسیحان الله عمّا انتم تظنّون و چه مقدار از شمس های عنایت بی زوال که مشرق شده و ابداً تغییر نفرموده و تبدیل امر ننموده اند و ناس را به همان شریعت جاریه قبل دعوت می نمودند چه که کلّ من عند الله بوده و جمیع الی الله راجع و من الله ظاهر باری نظر از ملاحظه ارض و اهل آن بردار و بر منظر اکبر و مقام اظهر ملاحظه کن تا شمس ربّانی را در قمیص ستر و حجاب مشاهده نمائی اگر چه لم یزل چون شمس سماء ظاهر و درّی و منیر بوده ولیکن

سنین معدوده

ص ۱۲***

می گذرد که به حجاب حسد و بغضاء از نظر عارفین مستور مانده تا چه رسد به محدودین و محتجبین. باری در هر حال به نظر دقیق در بحر عمیق معانی سباح شو تا بر لثالی بحر احدیه فائز گردی و مستغنی شوی از کلّ ماسوی و دیگر آنکه زمام بصر را به غیر مده و به ظاهر بعضی عبارات و اشارات کفایت مکن چه که جمیع این الفاظ ظاهره و اشارات قدسیه و دلالات عزّیه در هر کوری تغییر می نماید و از همین تغییر و تبدیل و تجدید محقّق می شود که فوق هر بیانی در علم الهی مکنون بوده و اعلا از هر حکمتی در کنز حکمت ربّانی مخزون خواهد بود چنانچه در امم

ص ۱۳***

سابقه ملاحظه شد که حکم کلمات و طرز بیانات توریه بعد از ظهور نعمات روح القدس تغییر یافت و تبدیل نمود و هم چنین تا به ظهور نقطه بیان و طلعة سبحان روح من الملك فرا رسید جمیع جواهر و لثالی اصدا ف بحور فرقانیه را از قعر آن بر آورده به هیاکل جدیده منیعه مزین فرمود و هم چنین در عهد سلطان قدم و ملیک اعظم من یظهره الله جمیع این کلمات منیعه و عبارات بدیعه تغییر خواهد یافت گویا ملاحظه می شود که آن صرف احدیه و جوهر عزّ قدیمیه چون از مشرق لاهوتیه من دون کیف و آین و جهة و اشاره

ص ۱۴***

ظاهر شوند و بر جنتّ اعلی و عرش ابی که همان ارض ساکنه که مقرّ عرش آن شمس قدم است مقرّ یابند جمیع اسرار مودعه در بیان را ظاهر فرماید و جز آن جمال قدم احدی بر لثالی مستوره در این بحر اعظم کما هو حقّه اطلاق نیاید و اوست مظهر و مبین اسرار و علوم مقدّره در بیان بلی مرایای منطبعه ادراک نمایند علی قدر مراتبهم و استعداداتهم لا علی ما هو علیه لهذا احدی قادر بر تقرّب به سدره معنی در طور بیان نخواهد بود الاّ من شاء ربّک و لهذا ذکر شده که به ظاهر بعضی عبارات من عند خود کفایت مکن چه که عقول قاصر است از ادراک آن

ص ۱۵***

و الاّ حرفی از این کتب منزله نزد این عبد اعزّ است از کلّ من فی السموات و الارض و لا یعرف ذلک الاّ اولی الالباب و هم چنین آن ذات مقدّس این عبارات مرتفعه الیوم را مرتفع نمایند مثلاً ذکر شمس که در بیان اعظم ذکر و اکبر بیان است شاید این ذکر و رتبه را به یکی از عباد خود عنایت فرمایند من دون استحقاق بل به فضل و رحمت و کرم خود این فیض اکبر و فضل اعظم را مبدول می فرمایند

و نفس شریف خود را که محل ظهور نار شجره اولیه و طلوع نور آخریه است به سماء موسوم خواهند فرمود چه که شمس از افق او طالع خواهد شد و به وجود

ص ۱۶***

او قائم خواهد بود و چنانچه الیوم در جمیع بیان ذکر شمس ملاحظه می‌نمائی و در الواح آن سماء قدس معانی ذکر سماء ملاحظه خواهی نمود به همان ذات غیب مقدس و سازج عز اقدس اگر بخواهم تا آخر لا آخر به آنچه در اول ظهور مظاهر قدسیه به آن تکلم نمایند ذکر نمایم قادرم من فضل ربی ولكن چون در ظنون افکیه مسجون بوده و هستم جایز ندیده که تغنیات ورقاء غیب صمدانی را ابلاغ نمایم چه که ذکر بلبل معنوی را جمال گل باقی و رضوان عز احدی لایق. نه در میان این انفس ضعیفه مشرکه که در حجاب وهمیه چنان معدوم

ص ۱۷***

و مفقود شده‌اند که اگر سازج غیب را به اظهر بیانات قدسی و ابهی تجلیات الهی ملاحظه نمایند اعراض نمایند و اغماض کنند باری ای سائل خطوه شیطان را به قدم رحمن تبدیل کن و در ارض معارف منبسطه به قوه مشاهده و مکاشفه مثنی نما تا به سر منزل یقین که مقام معرفت منزل این کلمات است فائز شوی و به مصر احدیه که نفس جنت ابیه است مستبصر گردی فطوبی للفائزین و این طلوع و غروب که در مظاهر قدسیه ذکر شده نه این طلوع و غروب است که این نفوس ادراک می‌نمایند زیرا که این طلوع و غروب تحت

بصر واقع

ص ۱۸***

است و این جوهر مقصود فوق نظر در منظر اکبر واقف بلکه مقصود از غروب عدم ادراک انظار محتجبین و ابصار محدودین است مثلاً شمس ظاهره اگر در خلف غمام واقع شود ابصار ظاهره از مشاهده او ممنوع می‌شوند و در نظر شمس غایب است اگر چه در مقام خود درّی و روشن خواهد بود ولكن بصیر صاحبان بصیر معنوی را غمام منع ننمایند و به سبحات محتجب نشوند و از ورای صد هزار حُجب و ستر مشاهده می‌نمایند ملاحظه فرما که اکثر اهل ارض با علو و ارتفاع شمس مشرقه در بیان ابداً ملتفت نشده و در

ظلمت باقی

ص ۱۹***

و مستور و محتجب بوده و خواهند بود و هم چنین اهل بیان را ملاحظه نما که با علو رفعت و سمو عظمت این امر مرتفع اعلی که در سماء قدس ابهی ظاهر و لائح است احدی ادراک ننموده و کلّ به هواهای خود سالک بوده و خواهند بود و حال این عدم التفات دلیل بر عدم وجود آن شمس قدم نخواهد بود با آنکه آن قلم اعلی و جوهر ابهی و سازج اسنی در جمیع کتب منزله و صحف مرسله وصیت فرموده که اگر نفسی و یا کینونی و یا نوری و ظهوری از افق مشیت الهی طالع شود به هیچ امری محتجب نشده به آن ظلّ مبارک که نفس ظلّ الله است وارد شوند و جمیع بیان و اعمال مقررّه و افعال

ص ۲۰***

مقدوره در آن را منتهی به معرفت انفس مقدسه فرموده‌اند معذک به سبحات ظنون و وهم و نفس چنان محتجب مانده‌اند و ابداً اراده شطّ الهی و بحر قدمی و رضوان باقی ربّانی ننموده بلکه اراده معرفت آن ذات مقدس که عین معرفت الله بوده ننموده‌اند و جمیع خود را بر مقرّ ایمان و مقعد ایقان ساکن می‌دانند و غافل از آنکه الیوم عند الله مذکور نبوده و نخواهند بود لن ینظرهم الله و لن یتکلم معهم و لن یتلفت الیهم ابداً. با آنکه جمیع حجّت به اعلی ظهور خود و منتهی صعود ظاهر شده به قسمی که احدی را مجال اعراض و اغماض نمانده مگر آنکه بالمره از جمیع کتب منزله و رسل

ص ۲۱***

مرسله اعراض نمایند ای عباد ناقابل غیر بالغ اگر قطره‌ای از سحاب مرحمت بر جمیع ارض مبذول شود جمیع هیاکل سدره‌های وجود را به نار سبحانی و بیان انا اللهی مشهود بینی و اگر از این بحر اعظم بر جمیع مرایای موجودات افاضه شود همه موجودات را به طراز عزّ قدسی مشاهده نمائید باری پرواز این باز الهی بلندتر از آن است که طیور ارضی بدو رسند و نغمه این ورقاء عزّ قدسی از آن

لطیف‌تر که به گوش این بی‌هوشان ارض فانیه آلوده شود و الله يقول الحق ولكن الناس هم لا يسمعون بلى از این فیوضات نازله غیر مقطوعه جميع امكان

ص ۲۲***

و اکوان مستعد شده دیگر تا چه وقت و زمان به مقام قرب بین یدی الرحمن که منتی رتبهء عرش ظهور و بطون است حاضر شوند خواه به قلوب و خواه به اجساد و شاید که نسیم قدس لایعرف از رضوان عزّ لایدرک بوزد و انفس بعیده را که در ادنی رتبهء حدود ساکن شده‌اند به این مقرّ اعلی و رفرف قصوی کشاند که شاید از این فیض بدیع و فضل منیع محروم مگردند و الله یرزق من یشاء و ما انا بمرزق الموتی و انه لهو الرزاق المعطی الکریم. دیگر آنکه سؤال از تعدّد مطالع احدیه و

ص ۲۳***

مظاهر قدسیه نموده بودی مشهود آن جناب بوده که امر الهی و مشیت سبحانی و اراده ربّانی هرگز محدود به حدود نبوده و نیست در بعضی از اعصار نفس واحد بوده و در بعضی از ازمان هیاکل متعدّد از مشرق امر ظاهر شده‌اند چنانچه در جميع کتب قبل و بعد مسطور و مبرهن و مشهود است که اگر این عبد بخواهد تفصیل اظهار نماید کتابی مبسوط باید تحریر شود و اگر در بعضی از بیانات مظاهر امریه و مطالع قدسیه تحدید به واحد ملاحظه می‌نمائی به آن محتجب نشده به اصل سدرهٔ امر و شجرهء مقدّسه ملاحظه نمائید که لم یزل و لایزال

ص ۲۴***

امر الله من غیر حدّ و عدّ ظاهر شده بلکه این تحدیدات مرایای مستحکمه مقصود حفظ و ستر امر الله است از انفس طاغوتیه و هیاکل فرعونیه که تجرّی ننمایند و حصن عصمت امر را به خیانت نظر و قلب خود نیالایند و مظاهر شیطانیه به مقعد قدس سلیمانیه قدم نگذارند چنانچه الیوم مشاهده می‌شود که هر نفسی را هوائی در سر و هر دیو نفس اماره در ظنون نفس خود به توهم افتاده و از هر گوشه ندائی مرتفع شده بسا جسد و قلب‌های مرده که به نعیق هوس خود قیام نموده‌اند و در ارض فرعونی قدم گذارده‌اند و لکن نزد صاحبان افتده و بالغان مدینه احدیه حق از باطل ممتاز

ص ۲۵***

و مفصول بوده و خواهد بود چنانچه هرگز مشتبّه نشده و نخواهد شد باری حق به جوهر مقدّس خود در هیچ ظهوری از مظاهر و هیچ امری از اوامر محدود به حدود قلمیه که از مداد ظاهر است و محتجب به حجابات کلماتیه نشده الامر بیده یظهر کیف یشاء و انه لفعّال لما یشاء و کلّ ماسواه لن یذکر عنده و لن یصل الیه و انه لن یعدّ بعیّ و لن یحدّ بحدّ و لن بشیرَ باشارة و لن یقترنَ بدلالة و لن یستر بحجاب و لن یمنع بکلام و انه لهو الفرد الصّمّد الذی لم یزل کان مریداً بارادته و لایزال یكون مقتدرّاً بمشیته و کلّ بامره یعملون و از عدم بلوغ اولو الکتاب به آن مقام

ص ۲۶***

است که در هریک از ظهورات مظاهر الهیه از مبدء و مبدع امر محتجب مانده‌اند در ظلمات وهمیه مطروح بل معدوم و لا شیء مانده‌اند سبحان الله چگونه سبقت می‌گیرد بر اراده حضرتش ارادهء دون او و حال آنکه دون او به کلمهء او حیات یافته و به حشر وجود خود در امکانه مقدّره محشور شده چنانچه در لوح پارسی که چند سنه قبل مرقوم شد اکثر از امور که از نظر عارفین مستور بوده ذکر یافته و اگر کسی به دیدهء قلب خود ملاحظه نماید جميع معارف قدسیه و معانی کلمات بالغه را ادراک نماید بلکه مشهود مشاهده فرماید باری از او هن بیوت

صص ۲۷***

که ظنون انفس فانیه مردوده است به مدینهء مقدّسه طیبهء مستحکمه وارد شو و اقوال همج ارض را که به ظلمت مفطور شده و مجعول شده به نغمات ورقاء عزّ احدی مبادله مکن و از سلسبیل قدس سبحانی که از یمین عرش رحمانی جاری است به جرعهء فانیه کدره قانع مشو به دل شعله موسوی برافروز و به قلب نفحهء روح القدس عیسوی بوز و چون خلیل عزّ تسلیم و تسکین در این نار

مشتعله قدیمیّه و این شعله ملهیه داخل شو دل و قلب و اراده خود را در دل و قلب و اراده محبوب فانی کن لیجعل الله لك نوراً و رحمة و ائه هو ولیّ المحسنین و به کمال توجه مراقب بوده که از

ص ۲۸***

اسم اوّل که در دعای لیلۃ القدر نازل شده محتجب نمائی و اعراض معرضین و انکار منکرین تو را از وصول و ورود در شاطئ بحر اعظم منع نماید چه که این اسم مبارک که مقدّم اسماء است لم یزل به اشراق انوار شمس قدس مستشرق بوده و لایزال به ضیاء بوارق حضرت غیبی مستضیی خواهد بود دیده منیر باید تا ظهورات نار سدره سینا را از مهبط طور قدسیه طیبّه ملاحظه نماید و نقطهء اعلی و جمال ابی در ذکر این اسم و تقدّم آن بر جمیع اسماء مفصل و مبسوط ذکر فرموده فارجمعوا الی البیان ان انتم تریدون ان تعرفون. اگر چه آیات منزله

ص ۲۹***

و بینات ظاهره اظهار از آن است که استدلال به دون آن شود ولکن اهل وهم و ظنّ که جز به هوی تکلم نمایند به اینگونه دلایل ناظر بوده اند و الیوم هم به مثل ماکان خواهند بود و اگر کسی الیوم دعوی نماید که عالم امریه به حدی محدود شده و یا به اشاره ای مستشیر چنین نفس ابعدا ناس است از صراط سوئی عدل چه که عالم اطلاق و امر ازلاً قیدماً مقدّس از تحدید و تقیید بوده اگر قلوب صافیّه زکیّه اقلّ من آن مقابله به شمس احدیه که الیوم در ظنون ناس محبوس و در اوهام عباد مسجون مانده کنند جمیع اسرار ماکان و ما یکون علی قدر تقابلهم و

ص ۳۰***

استعدادهم در آن قلوب منطبع خواهد شد و حال علاوه بر آنکه چنین فضل اکبر را مقبل نشده غلّ و بغضا از اکثر نفوس ظاهر و معذّلک خود را از مؤمنین بیان دانسته مسرورند و غافل از اینکه جمیع بیان به جمیع لسان بر معرضین این مقام لعن می نمایند باری حال جمیع محتجبین در شرک بالله و نار نفی و بعد و سجّین عذاب و هادیّه قهر مقرّ گرفته اند به قسی که احدی از این غافلان گویا هرگز شاعر نبوده و نیستند و به قسی میّت لاشیء گشته که از نسیم عنایت که از مکمن جود ربّ العزّه در کلّ حین به نفحات

ص ۳۱***

لائح مبین می وزد به حرکت نیامده اند چه جای آنکه خیمه بر شطر قدم زنند و یا خرگاه بر شاطئ بحر اعظم مرتفع نمایند و جمیع این بیانات نظر به توقّع و طلب عباد در الواح ذکر می شود و الا شمس مشعشعه مشرقهء لائحه مقدّس از آن است که به وصفی موصوف و یا به نعتی منعوت و یا به ذکری مذکور گردد جمیع اذکار و اوصاف به اشراق از او مستشرق و ظاهرند. بشنو ندای روح القدس منطلق در این سدره منبرهء مرتفعه را که به نغمه ای از او اجساد فانیّه معدومه به جیروت باقیه دائمه در آیند تا جمیع ارض و خلق آن را از اعلی و ادانی

ص ۳۲***

در ظلّ ظلّ مشاهده نمائی و از مؤتفکات ظنون و وهم به محکّمات این کلمات دزیات و بیّنات واضحات به فردوس حقیقت که مقام استواء عرش سبحانی است در آئی و به ثمرهء جنیه جنت احدیه فائز گردی آیا در ربیع الهی که ایام ظهور شجرهء قصوی و اشراق طلوع طلعت اعلی بود مشاهده نشد که چقدر از نفوس قدسیه و هیاکل عزیه که از آن شمس قدیمه مشرق و مستشرق شده و هر کدام مدعی مقامات عالیّه و مراتب لایهایه شده چنانچه جمیع این خلق موجود به عین رأس خود دیده اند مثل جناب قدّوس که اعلی و ابی ثمره

ص ۳۳***

سدره بودند به سلطنتی ظاهر و مشهود گشتند که گویا شجرهء نار از یک تجلّی او ندا نموده و کذلک طلعه طاووس من دونهما الذی یکون موجوداً بینکم و معذلک که جمیع این مراتب را جمیع این بریه به چشم خود دیده و به گوش خود شنیده اند و ادراک نموده اند معذلک تمسک به بعضی از اقوال و کلمات جسته و از منزل و مرسل رحمت واسعه محروم مانده اند با اینکه ایامی از آنچه به چشم خود دیده اند

نگذشته معذک مشاهد بصر خود را چنان تشکیک و تردید نموده‌اند که مجدّد سؤال می‌نمایند و به قسمی در ظنون مستغرقند که اگر نفسی به هوای خود دو دلیل

ص ۳۴***

اوهن از بیت عنکبوت اقامه نماید و جمیع فیوضات نامتناهی الهی را منتهی و محدود نمایند جمیع بالطّوع من دون گره اخذ نمایند و مسموع و مشهود خود را کأن لم یکن فرض نمایند صد هزار حیرت و حسرت بر چنین نفوس ضعیفه مضطربه غیر مستقیمه که به اندک ربی از یمین علم و استقامت به شمال ظنّ و ذلّت میل نمایند به مثل امم ماضیه که جمیع فیوضات متتابعه و ظهورات غیر منتهیه الهیه را به ظنون وهمیه خود منتهی نموده‌اند و عیده هوای خود من دون الله بوده و خواهند بود و حال آنکه در جمیع کتب و

ص ۳۵***

الواح و زبر و اوراق و صحف و رقاع تصریحاً من دون تلویح ذکر عدم تعطیل فیض فیاض و عدم تأخیر و قطع فضل فضال و عدم تناهی ظهورات مالا نهاییه مذکور و مبسوط است و مع ذلک حال جمیع من علی الارض را مشاهده می‌شود که به تحدید و انقطاع فیض و فضل مقرّ و معترف بلکه راضی و مسرورند چنانچه اهل فرقان به اسمائی چند که مردّف و منتظم ضبط نموده‌اند مشغول و مسرور گشته و از جوهر اسما و موجد و مظهر او که ابحر اسمیه و صفتیه به جذبه اسم مبارکش مواج و متلاطم گشته غافل و محروم مانده‌اند و الله یهدی من

ص ۳۶***

یشاء الی صراطه و انه لهو المبدء و المعید و الیه یصعد نداء العبد و انه لهو العزیز الجمیل و از همهء بیانات منیرهء مستضئیه محکمهء متقنه گذشته خود آن طلعه احدیه و شمس اولیه در جمیع بیانات و آیات و خطب که از سماء مشیت و مصدر و مطلع علم و حکمت نازل و ظاهر شده از سلطان غیب و حقیقت لاریب که مقام خفیهء باطنیهء غیبیه است طلب فرموده‌اند که در هر سنه مرآتی ظاهر فرمایند بلکه در هر شهری بلکه در هر ساعتی معذک چگونه می‌شود که هر نفسی به خیال خود هوس نماید و امر الله

ص ۳۷***

را محدود نماید فتعالی عمّا هم یعرفون و یقولون. سراب فانی را کأن لم یکن ملاحظه نما و به کوثر باقی سبحانی بشتاب فرّ بنفسک و روحک و قلبک و رچلک الی الله الذی الیه منقلبک و مثنویک و لا تلتفت الی مثنوی الظالمین و المشرکین ثم اشکره فی کلّ حینک بما انزل علیک الآیات بالحقّ لعلّ الناس کانوا بآیات الله ان یهتدون و اریاح قدس لقا را که از نفحهء مشکیهء این کلمات معلنه محکمه در هیوب و مرور است التفات نموده و از جمیع بیانات شبحیهء ظلّیه و کلمهء غیر مسموعه مردوده تغافل نما

ص ۳۸***

و این اریاح لم یزل در هیوب بوده و خواهد بود و لکن احدی شاعر نشده و حیات کلّ من فی السموات و الارض از اولکن کلّ محجوب از آن جوهر فطرت و ساذج طینت. اگر این عنایت مشرقهء منیرهء لائح از مرایای وجود موجودات منقطع شود کلّ را لاشیء محض خواهی دید بل معدوم صرف فتعالی از این هیوب روحانی که به اقبال و شعور و التفات و یا دون آن محدود نشده لم یزل بر اجساد میتّه و عظام رمیمه و هیاکل باقیه وزیده و خواهد وزید خواه احدی ملتفت بوده و یا غافل و محجوب مانده مثلاً نسیم ربیع بر جمیع اشیاء

ص ۳۹***

می‌وزد و بر کلّ من علی الارض مرور می‌نماید و انقبسی که در نوم غفلت مدهوشند و یا از رحمت الهی بهوش بر هر دو مرور می‌نماید و لکن هنیئاً للشّاعرین چه که غافلین لم یزل عند الله مردود و غیر مقبول بوده چنانچه مذکور شد و الیوم جمیع من دان فی البیان و دون آن از ملل مختلفه مأمورند به دخول در ظلّ این سدرهء مرتفعه و شجرهء منطقه و کلمه جامعه و حجّت محکمه و دلیل واضحه و سُبُل مشهوده و مقرّ و مقرّ و مستقر از برای نفسی نبوده و نیست و جمیع به نفس خود مکلفند به این امر بدیع منیع و دیگر آنکه اقرار بر این کلمه منوط و مشروط به تصدیق

ص ۴۰***

نفسی نبوده و نخواهد بود چنانچه بر هر ذی بصری مشهود و واضح است چه می شود که مسئول عنه خود در غفلت باشد چنانچه امم فرقانیه به همین جهت ناظر بوده از محلّ وحی الہی و معدن و منبع فیض مطلق ربّانی محروم مانده اند و جمیع چشم و گوش را به قول و فعل رؤسای خود معلق و منوط داشته و نقطهء وجود و جمال مقصود روح من فی الملک فداہ در مواضع عدیدہ از بیان در این مقام وصایای منیعہ و تأکیدات بلیغہ فرمودہ اند چنانچه در یک مقام می فرماید کہ از اہل بیان کہ ادراک یوم ظہور مشرقہ شمس عزّ احدیہ نمایند باید خود

ص ۴۱***

به نفس خود به آن سدرہ ربّانیه تقرّب جوید و مقام عرفان او کہ حقیقۃً جَنّت بدیعہ و رضوان احدیہ است به عقل و فؤاد و سمع خود حاصل نماید نہ آنکہ خود را معلق بر ردّ و قبول رؤسای عہد گذارند و از این مقام ترقّی دادہ اند و مخصوص ذکر فرمودہ اند کہ اگر از حروفات من در آن یوم موجود باشند و انکار نمایند به منع ایشان ممنوع نشدہ خود را از فیض سماء عزّ محروم ننمایند چه می شود کہ ایشان نظر به اسباب فانیه و ریاست ظاہرہ از قرب سدرہ محروم مانند و در مقام دیگر ذکر می فرمایند کہ در آن یوم به شیئی محتجب نشدہ

ص ۴۲***

کہ شاید ادلّای نور من ہم محتجب می مانند فاعتصموا یا قوم بحبل اللّٰہ و عنایتہ و لا تكوننّ من السّائلین و لا تتوجّهوا فی عرفانہ بغیرہ لآنّ دلیلہ آیاتہ و وجودہ اثباتہ ان انتم من الموقنین و ایاکم یا ملأ البیان انتم لا تحتجبوا بکتب و لو کان ملأ السّموات و الارض من الکتب المحکمۃ و لا بآیات المنزلۃ لآنّ دونه لن یسبق علیہ فی شیء و کذلک فاعرفہ ان انتم من العارفين لآنّ کلّ ما فی الکتب و الصّحف و الزّبر من الکلمات العالیۃ و الحکم البالغۃ کلّہا یثبت بقولہ ان انتم من العارفين باری کمال حفظ را مرعی داشته و مراقب

ص ۴۳***

بودہ کہ بحر اعظم ملتطمہ متموّجہ را بہ قطرہ میزان ننمائی چه کہ دون آن نزد او مذکور نہ فسبحان اللّٰہ عمّا انتم تقولون مقصود از ذکر این کلمات آنکہ مبدا تو را غفلت احاطہ و اخذ نماید و در حین اشراق شمس مشرقہ تمسّک بہ ردّ و قبول احدی نمائی باری تمسّک بہ احدی نجستہ و خود بہ کینونت خود بہ اشراق آن شمس جود و فضل اقبال نما کہ همان اشراق اظہر از کلّ دلائل متقنہ و اعظم از جمیع حجج محکمہ بودہ و خواهد بود و این مضمون در کتب منزله مذکور است. حال ای اہل ظنون و ہوی بہ شعور آمدہ در علوّ امر اللّٰہ و سموّ کلمۃ اللّٰہ تفکّر نمایند

ص ۴۴***

کہ شاید انفس محدودہ و حجابات غلیظہ ما بین شما و عرفان ملیک اسماء حایل نشوند و از ہمہ این مقام گذشتہ انسان یا مجنون است یا عاقل. مجنون حکمی بہ او راجع نہ و بہ امری مامور نہ و عاقل کہ صاحب عقل مستقیم و فؤاد مستضیئہ و بصر باصرہ و سمع سامعہ شدہ البتہ استعداد عرفان آن شمس ایقان در او بودہ چه کہ اگر صاحب این مقام اعظم نبی بود مامور بہ این امر معظم و عرفان کلمہء انمّ نہی شد کذلک یتّم اللّٰہ لکم حجتہ و یظہر علیکم سُبُل عرفانہ لیكون الحجّة بالغۃ علیکم لعلّ انتم فی آیات اللّٰہ تتعلّقون باری ملخّص کلام

ص ۴۵***

و جوہر آن آنکہ الیوم بر هر نفسی لازم و واجب است کہ تمسّک بہ فُلک ہدایت نوح امر جستہ کہ شاید از غرق بحر نفس و ہوی و ہم و ظنون اہل بغی و فحشا نجات یابد فہنیئاً للمستقرین بہذہ السّدرۃ الالہیۃ و المستروحین بہذہ الاریاح الاحدیۃ و المستقبلین بہذا النّور القدیمیۃ و هر نفسی کہ در مغرب بعد مستعد شود برای فیوضات این سحاب مرتفعہ و غمام منیعہ البتّہ از جمیع جہات افاضات روح القدس و نفخہء آن اقرب من آن او را احاطہ فرماید و جمیع مقامات متعالیہ و کلمات جامعہ و مراتب عالیہ کہ در او مکنون و مستور بودہ

ص ۴۶***

از نفس او به او ظاهر نماید و از قلب او به او القا فرماید مثلاً در حیّه مشاهده نما که چه مقدار جثّه و وزن دارد و لکن چون در ارض طيّبه و مدینهء مقدّسه مقرّ باید به تربیت شمس و هبوب اریاح چگونه جلوه‌های مستوره در او را از اغصان و افنان و اوراق و اثمار از نفس او به نفس او مشهود و مرئی نماید حال ای محتجیان حجاب و همیه مستعد این فضل اکبر و فیض اعظم شوید که به رشعی از آن نعمت‌های مکنونه و لثالی مخزونه از صدور منیره ظاهر و مشهود گردد از رحمت بی‌زوال محروم مشو و از نفخهء لایزال مایوس مباش

آنّه لا ییأس

ص ۴۷***

من روح الله الآ القوم الفاسقون. و دیگر سؤال شده بود که شمس بهاء حال در چه مقام ظاهر فو الله تکاد السموات ان تنفطرن من قولک و تنشقّ ارض الارادة و تندک کلّ جبل شامخ عظیم. تب الى الله الذی خلقک و سواک ثمّ ارجع الیه عن قولک ثمّ استغفره عمّا ظننت فی نفسک و کن من التائبین ایاک ان لا تذکر بمثل ما ذکرک لأنّ بذلک یضطرب کلّ ذی علوّ و تزلّ اقدام العارفين و لما کان العبد لن یحبّ ان یخیب أمله

ص ۴۸***

او یردّ سائلیه او یحزن محبّیه او یکدر مشتاقیه لذا یمطر علیک من هذا السحاب الطاهر المنیر علی ما اراد الله لک لا علی ما کان علیه لتکون من الشاکرین. تعهد فی نفسک بان لاتسئل فی مثل ذلک عتّی و لا من غیری و لا یخطر مثله فی قلبک و لا تحرک لسانک علیه و کن فی حصن عصیم اتق الله و لا تسئل عن اشیاء ان تبدلک تسووک فاقنع بما اظهرناه لکم فی سنة الثمانین و من قبله فی التسع ان انتم من الموقنین فو الله لو لم یکن حیّ ایاک لامسکت زمام القلم ما اطلقته الى ابد الابدین لئلا یحرک علی ما حرک علیه

ص ۴۹***

قلمک. فسبحان الله عمّا اردت فی نفسک فتعالی عمّا یتکلم به السن هولاء القائلین ایاک ایاک یا عبد لا تذکر ما یرفع به ضجیع المغلّین ثمّ صریخ الموحّدين ثمّ ضوضاء العارفين ولو کنت قابلاً فی نفسک لامرناک بان تستغفر الله ربک سبعین الف قرن من قرون الاولین و ان کنت مستطیعاً فی الزخارف لامرناک بان تنفق قنطار من الذهب جزاء ما خرج عن فمک و ظهر من قلمک و انا کنا حاکمین و ان کنت ذات جسد قویّة لجلّدنّاک الف جلدة جزاء ما سئلت لتکون من المنتهین هل ینبغی للعلاقة بان

ص ۵۰***

یسئل عن الذی لن یبلغ الی عرفانه کلّ ذی فضل رفیع او للتراب بان یسئل عن ربّ الارباب فتعالی عن کلّ ما انتم علیه و عن کلّ ما انتم عنه لمن السائلین. هل للمفقود ذکر عند سلطان الوجود او للعدم تلقاء القدم او للفانی بان یرتقی الی جیروت البقاء مقرّ قدس منیع و انّ الاعی لن یقدر ان یعرف الشمس باسرها و لابدّ بان یکتفی بما یتجلّی علیه من حراره الّتی کانت من اثرها کذلک فاعرف شأنک و شأن السائلین و انّ العلاقة حق له بان یسئل ربّه مقام المضغّه و کذلک المضغّه مقام العظام ثمّ العظام

ص ۵۱***

مقام اکتساء اللحم الی ان یبلغ مقام الذی قدر له فی رتبه ان انتم من المدرکین و انّ المضغّه لو یسئل عن الله بان یرفعه فی الحین الی مقام کلّ بالغ علیم هذا الطّلب منه مردود الیه لانه لن یستطیع ذلک من دون ان یتعارج الی المعارج الی ان یصل الی هذا المقام العالی المنیع. فانظر فی البذر یبذر فی الارض ثمّ یمضی علیه شهور معلومه و یدبّره ایدى التدبیر بما قدر الله فی نفس الارض الی ان یرفع منه کما انتم تشهدونه و تکنونّ من الشّاهدین و اذا اخرجه الارض لن یغنی به احد الا بان یبلغ الی مقامه کذلک فاعرفوا حکمة الله ان انتم من الطّالبین و کذلک فانظر فی الشّجرة

ص ۵۲***

اذا غرس لن یثمر فی الحین الا بان یعرج الی مراتب الّتی قدر الله لها اذا یأتی بفواکه عزّ منیع ولو انّ ربک یقدر بان یظهر کلّ ماکان و ما یكون فی کفّ من الطّین لانه هو القادر المقتدر العلیم الحکیم ولو یشاء ان یبعث من النّطفه خلق الاولین و الاخرین فی اقلّ من الحین لیقدر و انه لهو المقدر المدبّر الحکیم العلیم و لکن لما قدر لکلّ شیء مراتب و درایج و مقادیر یجب بلوغ کلّ شیء بما قدر له من هذه المراتب لتکونّ فی حکمة الله لمن المتفرّسین و انت فاجهد فی نفسک بان ترى کلّ شیء فی مقامه علی ما هو علیه لتکون علی صراط عدل مستقیم

ص ٥٣***

و اَتَى لَمَّا اَجِدَ حَيِّ اِيَّاكَ اَوْصِيكَ بِانْ تَحْفَظَ نَفْسَكَ فِي تِلْكَ الْاَيَّامِ الَّتِي اخَذْتَ كُلَّ نَفْسٍ سَكْرَهَا وَ كَانُوا عَلَى غَفْلَةٍ مَبِينٍ لِأَنَّ اللَّهَ خَلَقَهُمْ وَ رَزَقَهُمْ وَ اَمَاتَهُمْ وَ اَحْيَاهُمْ ثُمَّ بَعَثَهُمْ لِعِرْفَانِ مَظْهَرِ امْرِهِ وَ اِذَا كُلُّهُمْ مُحْتَجِبُونَ وَ تَمَسَّكُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الظَّنُونِ وَ الْاَوْهَامِ ثُمَّ اعْتَرَضُوا بِالَّذِي خَلَقُوا لَهُ وَ لَا يَشْعُرُونَ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقْرَأُ كَلِمَاتِ اللَّهِ فِي كُلِّ حِينٍ ثُمَّ عَنْ جَمَالِهِ هُمْ مُعْرَضُونَ وَ يَتَكَلَّمُونَ بِمَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ ثُمَّ فِي انْفُسِهِمْ لَا يَعْلَمُونَ وَ يَشْهَدُونَ انْفُسَهُمْ فِي اَعْلَى الْجَنَانِ وَ هُمْ فِي اسْفَلِ الْجَحِيمِ لَوْ كَانُوا يَشْعُرُونَ وَ بِأَمْرٍ النَّاسِ بِالْبَرِّ ثُمَّ يَنْسَوْنَ انْفُسَهُمْ كَمَا انْتُمْ فِي اَعْمَالِهِمْ

ص ٥٤***

تَشْهَدُونَ وَ يَنْسَوْنَ انْفُسَهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ عَلَى جَمَالِهِ يَسْتَكْبِرُونَ فَانْظُرْ فِي تِلْكَ الْاَيَّامِ كُلِّ مَا سَمِعْتَ وَ رَأَيْتَ فِي اَيَّامِ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ بَحِيثٍ مَا بَدَّلَ امْرٍ مِنْهُ اِنْ انْتُمْ تَعْرِفُونَ فَلَمَّا جَاءَهُمْ عَلَى بِالْحَقِّ بِكِتَابٍ مُشْهُودٍ اعْتَرَضُوا ثُمَّ اسْتَكْبَرُوا عَلَيْهِ عَلَى مَا كَانُوا عَلَيْهِ اِنْ يَسْتَطِيعُونَ وَ اعْرَضُوا عَنْهُ ثُمَّ اسْتَدَلُّوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْقَيُّومِ وَ فِي كُلِّ يَوْمٍ اتَّخَذُوا مِنَ الْفُرْقَانِ مَا بِهِ يَسْتَدَلُّونَ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ كَمَا انْتُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ تَشْهَدُونَ وَ بَحِيثٍ يَحْرُكُونَ السَّنَتَهُمُ بِالْبَاطِلِ وَ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بَلْ مِنْ انْفُسِهِمْ

ص ٥٥***

لَوْ اَنْتُمْ تَتَفَقَّهُونَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَمْ يَعْتَرِضُوا عَلَى اللَّهِ الَّذِي خَلَقَهُمْ وَ سَوَّاهُمْ وَ كَذَلِكَ سَوَّلْتُ لَهُمْ انْفُسَهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَتَمَسَّكُونَ بِكَلِمَةٍ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَعْتَرِضُونَ عَلَى الَّذِي مِنْهُ ظَهَرَتْ صَحَائِفُ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمَحْبُوبِ قُلْ لَنْ يَكْفِيَهُمْ بَعْدَ ظُهُورِهِ شَيْءٌ اِنْ انْتُمْ بِكُلِّ شَيْءٍ تَتَمَسَّكُونَ قُلْ كُلُّ الْكِتَابِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ وَ كُلُّ الصَّحْفِ دَلِيلٌ عَلَيْهِ اِنْ انْتُمْ تَقْرَأُونَ بَحِيثٍ لَنْ تَجِدَ فِي الْكِتَابِ حُرْفًا أَلَا وَ قَدْ شَهِدَتْ فِي نَفْسِهَا بَأَنَّ هَذَا لِحَقِّ عَلَى الْحَقِّ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ قَيُّومٍ وَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ اسْئَلْكُمْ يَا مَلَأَ الْبَيَانَ كَلِمَةً بِالصَّدَقِ الْخَالِصِ

ص ٥٦***

اِنْ انْتُمْ تَنْصَفُونَ لَوْ كَانَ عِنْدَكُمْ الْفِ كِتَابٌ وَ هَذَا فِي حَدِّ الْاِحْصَاءِ بَلْ يَكُونُ عَلَى قَدْرِ الَّذِي انْتُمْ لَنْ تَقْدُرُوا اِنْ تَحْصُونَ وَ فِي ظَاهِرِ هَذِهِ الْكِتَابِ انْتُمْ تَشْهَدُونَ وَ تَسْتَدَلُّونَ بِمَا فِيهَا عَلَى امْرٍ عِنْدَكُمْ كَمَا اَنَّ كُلَّ الْمَلَلِ بِمِثْلِ ذَلِكَ يَعْمَلُونَ وَ بِأَيْتِكُمْ اَحَدٌ عَلَى غَيْرِ مَا عِنْدَكُمْ عَمَّا عَرَفْتُمْ مِنْ حُكْمِ الْكِتَابِ اِذَا مَا تَقُولُونَ أَتَجَاحِدُونَ بِالَّذِي جَاءَكُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْقَيُّومِ كَمَا تَشْهَدُونَ حِينَئِذٍ بِالْحَقِّ وَ بِابْصَارِكُمْ انْتُمْ تَنْظُرُونَ اَوْ تَرْجِعُونَ الْخَطَأَ عَلَى انْفُسِكُمْ بَحِيثٍ قَرَنْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ مَا عَرَفْتُمْ الْمَقْصُودَ فَوَا حَسْرَتَا عَلَيَكُمْ يَا مَلَأَ الْغَافِلُونَ كَمَا اَنَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ كُلِّ مَنْ دَانَ

ص ٥٧***

فِي الْفُرْقَانِ اسْتَدَلُّوا مِنَ الْكِتَابِ بِأَنَّ الرِّسَالَةَ وَ النَّبُوَّةَ خَتَمَتْ بِهِ وَ لَنْ يَأْتِيَ بَعْدَهُ اَحَدٌ بِأَمْرٍ مِنَ اللَّهِ وَ شَرَعَ مِنْ عِنْدِهِ وَ هَذَا مَا شَهِدْتُمْ بِابْصَارِكُمْ وَ بِسَمْعِكُمْ عَنْهُمْ تَسْمَعُونَ وَ انْتُمْ يَا مَلَأَ الْبَيَانَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ وَ بِذَلِكَ اسْتَدَلَلْتُمْ فِي اَيَّامِكُمْ وَ كُنْتُمْ بِهِ مُسْتَدَلُّونَ اِلَى اِنْ جَاءَ عَلَى بِالْحَقِّ اِذَا رَجَعَ ظَنُونُكُمْ وَ عَرَفَانُكُمْ اِلَى انْفُسِكُمْ وَ اشْرَقَ امْرُؤٌ مِنَ اللَّهِ بِمَا ارَادَ بِقَوْلِهِ كُنْ فَيَكُونُ كَذَلِكَ فَاعْرِفُوا الْاَمْرَ فِي تِلْكَ الْاَيَّامِ اِلَى آخِرِ الَّذِي لَا آخَرَ لَهُ اِنْ انْتُمْ لَا تَشْكُونَ فِي مَا رَأَيْتُمْ وَ تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ بِمَا يَشْهَدُونَ لِمُوقِنُونَ قُلْ اِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ بِالْحَقِّ وَ لَنْ يَحْجِبَهُ كُلُّ مَا عِنْدَكُمْ وَ لَنْ يَصْهَرَهُ شَيْءٌ عَمَّا فِي

ص ٥٨***

السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ يَنْطَلِقُ بِالْحَقِّ بِأَعْلَى صَوْتِهِ فِي جَبَرُوتِ الْاَمْرِ وَ الْخَلْقِ وَ لَنْ يَخَافَ مِنْ اَحَدٍ كَمَا انْتُمْ تَشْهَدُونَ وَ انْتُمْ اِنْ تَقْبَلُوا اَوْ تَعْرِضُوا فِي حَدِّ سِوَا وَ اِنَّهُ لَغَنَى عَمَّا انْتُمْ تَعْقِلُونَ وَ اَنَا حِينَئِذٍ نَمُثِّلُ لَكُمْ مَثَلًا بِالْفَضْلِ لَعَلَّ انْتُمْ بِمَا تَحْبَوْنَ تَصْلَوْنَ فَإِنَّ الْبَحْرَ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ يَكُونُ عَلَى مَقَامِهِ وَ اِنْ لَنْ يَتَوَجَّهَ اِلَيْهِ اَحَدٌ لِيَأْخُذَ عَنْهُ الْمَاءَ اَوْ يَخْرُجَ مِنْهُ لِنَالِيهِ هَلْ يَنْقُصُ عَنْهُ شَيْءٌ اِنْ انْتُمْ تَعْلَمُونَ وَ كَذَلِكَ الشَّمْسُ يَضِيئُ عَلَى مَا كَانَ وَ اِنْ لَنْ يَنْظُرَ اَحَدٌ اِلَيْهَا هَلْ يَنْقُصُ عَنْهَا نُورُهَا وَ اشْرَاقُهَا اِذَا تَفَكَّرُوا فِي حِكْمَةِ اللَّهِ اِنْ انْتُمْ تَتَفَكَّرُونَ بَلْ كُلُّ مَنْ يَتَوَجَّهَ اِلَيْهِ هَذَا مِنْ

ص ٥٩***

فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ يَنْتَفِعُ مِنْهَا مَا لَا يَنْتَفِعُ عَنْ دُونِهَا وَ كَذَلِكَ نَضْرِبُ لَكُمْ الْاَمْثَالَ لَعَلَّ انْتُمْ تَتَفَقَّهُونَ يَا قَوْمَ دَعُوا مَا عِنْدَكُمْ وَ خَذُوا مَا عِنْدَ اللَّهِ بِقُوَّةٍ مِنْ عِنْدِهِ وَ اِيَّاكُمْ اِنْ لَا تَحْتَجِبُونَ ثُمَّ اصْتَبِغُوا بِصَبْغِ اللَّهِ فِي تِلْكَ الْاَيَّامِ ثُمَّ ادْخُلُوا فِي سَرَادِقِ الَّذِي ارْتَفَعَ بِالْحَقِّ وَ اَتَكَلَّوْا عَلَيْهِ وَ

كونوا من الذين لا يمنعهم لومة لائم ولا شماتة فاسق ولا اعراض كلّ معرض مردود قل انا نشاهد اليوم بطرف القدس عباد الذين هم يدعون الايمان في انفسهم بانهم احتجوا عمّا عرفوه من قبل وبذلك ظهر كذبهم وهم لا يشعرون اذاً فُكر في نفسك ان احتجوا اليوم كلّ من

ص ٦٠***

في السموات والارض عن بارئهم هل يرجع اليه من نقص لا فو عزة الله المهيمن القيوم بل يرجع كل دون خير الى انفسهم لو هم يعرفون و انا بذلك نجد نفسنا في علو الذي لن يقاس بعلو و سرور الذي لو يطفح رشحاً منه على الوجود ومظاهرة كلهم ينصعقون قل سبحانه رب يا محبوبي ثبتني على امرك ثم اجعلني من الذين ما نقضوا ميثاقك و ما اتبعوا اصنام ظنونيهم ثم اجعل لي مقعد صدق عندك و هبني من لدنك رحمة و الحقني بعبادك الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون اي رب لا تدعني بنفسى و لا تجعلني محروماً عن عرفان مظهر نفسك و لا تكتبني من

ص ٦١***

الذينهم غفلوا عن لقائك و اجعلني يا الهى من الذين هم الى جمالك ينظرون و منه يستلذون بحيث لن يبدلوا انا منه بملكوت ملك السموات والارض و بكلّ ما كان و ما يكون اي رب فارحمي في تلك الايام التي اخذت الغفلة كلّ سگان ارضك ثم ارزقني يا الهى خير ما عندك و انتك انت المقتدر العزيز الكريم الغفور و لا تجعلني يا الهى من الذينهم بالاذن الصماء و بالعين عمياء و باللسان بكماء و بالقلب هم لا يفقهون اي رب خلصني عن نار الجهل و الهوى ثم ادخلي في جوار رحمتك الكبرى ثم انزل على ما قدرته لاصفيانك و انتك انت المقتدر على ما تشاء و انتك

ص ٦٢***

انت المهيمن القيوم و انتم يا ملا البيان خافوا عن الله و لا تتبعوا هويكم فاتبعوا حكم الله في ما نزل في كلّ الالواح من سماء عزّ مرفوع قل عنده علم كلّ شيء يعلم غيب السموات والارض و علم ما كان و ما يكون و يعلم ما في قلوبكم و نفوسكم ممّا تخفون او تجهرون لن يخفى عن الله ربكم من شيء و لن يعزب عن علمه من شيء ان انتم تعرفون و ان تريد ان يحفظك الله من كلّ فتنة و عن هؤلاء اتق الله حقّ ثقاته ثم اعرض عنهم فتوكل على الله المهيمن القيوم قل انا اماناً بالله و ملائكته و رسله و بكلّ ما جائوا به من كلّ صحائف و الواح و زبر

ص ٦٣***

مكتون و بما نزل على محمد رسول الله و بما نزل على عليّ و بما كان عليه و بما يكون و بما نزل و ينزل حينئذ من آيات الله المهيمن القيوم كذلك وصيّاك من قبل و حينئذ لتكون من الذين هم موقنون كذلك قل هذا سبيلي انتم بسبيل الله تنظرون و انّ هذا دليلي ان انتم بدليل الله تعتنون قل هذا حجتي ان انتم بحجة الله توقنون قل هذا صراط الله في السموات والارض ان انتم تريدون و ان تمرّون قل ان يعذب الله احد بما آمن بهذه الآيات المنزل المرسل فياي حجة يعذب الذينهم ما آمنوا بنقطة البيان و من قبله به محمد رسول الله

ص ٦٤***

و من قبله بابن مريم و من قبله بموسى النبي الى ان يرجع الامر الى بديع الاول ان انتم تنصفون ثم اعلم بانّ اليوم من يتوقّف في هذا الامر الطالع فقد توقّف في كلّ امر ان انتم تعرفون و من لم يؤمن بهذا فقد كفر بكلّ رسل من قبل الى ان ينتهي الى الفطرة الاولى و هذا لحقّ معلوم فُكر في نفسك انك لن تؤمن بنقطة البيان هل يصدق عليك حكم الايمان باحد من رسل الله من قبله و كذلك ان لم تؤمن باحد من الرسل الى آخر الذي لا آخر له هل يصدق عليكم حكم الايمان باحد منهم فسبحان الله عمّا انتم تظنون

ص ٦٥***

و لا شك بان لن يصدق الايمان لاحد الا بان يؤمن بكلّ ما نزل من عند الله او ينزل و هذا ما رقم على كلّ لوح مسطور كذلك فاعرف امر الله و سنّته في كلّ الاعصار لعلّ لن يشتبه عليكم الامور فانظروا في المظاهر نسبهم الى الله في ما ينزل عليهم لا بما هم فيه مختلفون و لا تشهد في التجلّى الآ جمال المجلّى و لا في التنزيل الآ منزله ان انتم تبصرون ثم اشهد جمال كلّ ظهور في كلماته ليظهر لك الحقّ و تكون من العارفين لانّ الله قد جعل كلماتهم مرأت انفسهم و يلقي على كلّ واحد على قدر ما قابلوا الشمس و كذلك انتم فاشهدون و بهذا

ص ٦٦***

المراتب يظهر مراتبهم ومقاماتهم وكلّما هم عليه ان انتم تفقهون كلّ ذلك مراتب في مقامات ظهور المرايا عند تجلّي الشّمس ولكن عن الشّمس في هذه الايام انتم لا تستلون ثمّ اشهد بأنّها لم يزل كان واحداً في ذاته ووحداً في صفاته ووحداً في افعاله ومن دون ذلك لن يثبت عليه حكم التّفريد ولن يصدق تنزيه ذاته عن المثليّة والتّحديد ان انتم تفقهون ايّاك ان لا تشرك بالله ولا تدع معه الهأ ولا تتخذ له شريكاً ولا شبيهاً ولا وزيراً ولا نظيراً وهذا حقّ الايمان ان انتم تعلمون وانا نهيناك عن ذكر ذلك نهياً عظيماً

ص ٦٧***

وامرناك بان تستغفر ربّك وترجع اليه بما اكتسبت اناملك في ذكر هذا الامر المستور وهذا الكنز المخزون ولكن لما صعد هذا الطّير في قطب هذا السّماء الى مقام الّذى يشهد كلّ شيء في ظلّه وجدك في ارض الحيرة لذا يلقي عليك ما يجرى الله من قلبي على قدر ما كان النّاس يقدرّون ان يعرفون فاعلم بأنّ الله ربّك ما انقطع عن شيء فيضيه وفضله من كلّ ما كان وما يكون بل خلق كلّ شيء وقدر فيه كلّ فضل معروف وما اطّلع به احد ان انتم تفقهون وهذا مقام استعدادات الّتي قدّرت في كلّ شيء ويظهر

ص ٦٨***

منه على مرور الايام الى ان يصل الى غاية ما قدّر له كما انتم في كلّ شيء تشهدون وانك انت ان تقدر ان تنقطع عن كلّ ما سمعت و تصعد الى هذا المقام العظيم المحمود فاشهد كلّ الاسماء شمس مشرقة كما لا انتهاء للاسماء وكذلك لا انتهاء للشّمس مثلاً واحد من اسم الله فهو كريم وانه شمس في مقامه ويتجلّى على المرايا الممكنات ويظهر على كلّ شيء انوار هذا التجلّي على ما كان عليه كما انتم تشهدون و اثر هذا الشّمس اولاً فاشهد في الانسان بحيث تجد في كلّ انسان اثر تجلّي هذا الاسم والفرق انّ في بعض

ص ٦٩***

يظهر على حد الكمال ويكرم على نفسه في كلّ ما رزقه الله وعلى اقربائه و احبائه وعلى الّذينهم اليه يتقرّبون وكذلك على كلّ من دخل في الايمان ومن دونه على كلّ عاقل مجنون وفي البعض لن تجد على هذا الكمال بحيث يكرم على نفسه والّذينهم كانوا اولي النّسبة والقربا وبمنع عن دون هؤلاء وفي البعض تجد الاكرام على نفسه والمنع عمّا سواه كذلك فاعرف مراتب ظهور هذه الشّمس في هذه الهياكل على ما هم يعملون فهيناً لمن ينظر الى نفسه والى ذى قرابته بل ينظر بطرف الفضل بحيث يكرم على نفسه ودونه ولا يلتفت

ص ٧٠***

الى جهة الا جهة الله المهيمن القيوم ويكرم على الّذينهم آمنوا ما اعطاه الله بجوده من اخلاق الحسنة والصفّات المنيعة والآداب الممدوحة والاموال المجتمعة على نفسه ودونه ليحكى عن هذه الشّمس بتمامها ويكون من الّذينهم انفقوا بكلّ ما عندهم في سبيل الله العزيز المقتدر المحبوب وانك لو تنظر الى كلّ من في السّماوات والارض لن تجد شيئاً الا وقد تجد فيه انوار هذه الشّمس الا من لن يقابلها ولكن انا ما وجدنا مثل هذا ان انتم تجدون وكذلك فاشهد تجلّي هذا الشّمس في دون الانسان في كلّ ما خلق ثمّ فيه

ص ٧١***

تتفكّرون مثلاً في الشّجر كيف يكرم كلّ نفس عمّا يظهر منه من فواكه ممنوع. هذا اثر هذا التجلّي فيه ان انتم توقنون وكذلك الى الارض يكرم كلّما اخزنه الله في بطنها من كلّ شيء ومن السّنبلات وانتم منها تأكلون وكذلك انت فاعرف كلّ شمس الاسماء كما علّمناك بالحقّ لتكوننّ من الّذينهم يعلمون وفي حكمة الله هم يتفكّرون ثمّ اشهد ظهور تجلّي الشّمس من اسمه المدبّر في كلّ شيء عمّا كان وعمّا يكون تشهد ظهور هذا الاسم ومن دونه من الاسماء في الانسان انتمها و اكملها كما انتم تعرفون وتنظرون

ص ٧٢***

بحيث يظهر منه كلّ التدابير بامر من لدن عزيز قيوم ولم يكن هذا التجلّي من هذا الاسم المبارك المشهود مخصصاً باحد دون احد كما انتم في غير الحق من الفرق المختلفة تسمعون وتشهدون وقد بلغوا في التدابير الى مقام الّذى ما سبقهم ايدي احد وهذا من فضل الله عليهم وهم لا يشعرون كذلك سبقت رحمته كلّ الموجودات واحاط فضله من اعلى الخلق الى ان تنتهي الى جماد محدود فلما جهدوا هؤلاء في ظهور هذا التجلّي في انفسهم وقابلوا هذا الشّمس ما امنعهم يد الفضل من هذا

ص ٧٣***

المقام و هذا من فضله المبسوط الذى احاط كل شىء ولكن اكثر الناس هم لا يعقلون ولكن هؤلاء اشتغلوا بهذا الاسم في هذا المقام و غفلوا عن دونه من اسماء الله الحسنى و مظاهرها كما انتم تشهدون و وقفوا في ذلك الشأن ثم اعتكفوا عليه على ما هم يريدون لا على ما اراد الله لهم و لذا كتب اسمائهم من عبدة الاسماء بما كانوا عليها عاكفون لان الله اراد من هذا الاسم تدبيرهم في دينهم في الحقيقة الاولى و هم احتجوا عن ذلك كما انتم تعلمون فلما ما آمنوا بمظاهر العدل يثبت بانهم ما بلغوا الى حق التدبير

ص ٧٤***

من هذا الاسم المبارك المحبوب ثم انظر تجلى هذا الاسم في التراب بحيث كلما يودع في جوه لن يخان فيه و يدبره في ايام و شهور الى ان يبلغ مقامه اذ يخرج عنه بطراز و لون محبوب كذلك فاشهد تجلى هذا الشمس من هذا الاسم في كل شىء لتطلع بشمس الاسماء و تكون من الذينهم باسرار الامر هم مطلعون و انى لو اذكر شمس الاسماء و تجلياتها ما قدر الله لها الى آخر الذى لا آخر له لن ينتهى ان انتم تعلمون و اكتفينا بما بيناه لك و انت فاكف بما قدر لك من هذا القلم المكنون و فتحننا على وجهك

ص ٧٥***

ابواب العلم و الحكمة في ما القيناك بالحق لتخرج من هذا البحر ماتريد من لثالى علم مكتوم و لو تريد ان تخرج من كل باب مائة الف باب لتقدر ان تقابل هذا الاسم المستور المخزون الذى ابتلى بين يدي الذينهم ما آمنوا بالله طرفة عين و لو انهم في انفسهم جوهر الايمان يدعون قل ان العلم يظهر من عنده و انه لهو الحق علام العلوم و لو احد يأتى بعلوم الاولين و الآخرين و لن يدخل في هذا الظل لن يقبل شىء ان انتم توقنون كما ان علماء الانجيل حين الذى ظهر محمد بالحق ما قبل عنهم من شىء و كذلك

ص ٧٦***

في البيان فانظرون اذا جاء على بالحق مانفع علماء الفرقان علمهم الا لمن دخل في ظله ان انتم تشعرون و كذلك فاعرف من اول الذى لا اول له الى آخر الذى لا آخر له و كن من الذينهم ببصر الله في كل شىء يتفرسون و ان يأتى احد و لم يكن عنده حرف من العلم و يدخل في هذا الظل انه اعلم من كل عالم ذى فنون لان العلم الذى لم يزل كان مذكوراً عند الله هو عرفانه و عرفان مظاهر امره ان انتم الى كتب الله تنظرون و تجدون كل ذلك في البيان ان انتم تقرنون و لن يحرك قلى الاعلى

ص ٧٧***

ما حرك عليه قلم الله المهيم القيوم قل يا ملأ البيان ان انتم تقرنون و لن يحرك قلى الاعلى ما حرك عليه قلم الله المهيم القيوم قل يا ملأ البيان لا تأخذوني بما نزل على الآيات فو الله هذا الذنب لم يكن مئى ولكن الروح يقومنى في كل حين ان انتم تسمعون و اكتم لو تقدسون نفوسكم لتجدون ارياح الله تسطع من هذا المسك المهبوب ولكن لما نمتعتم انفسكم عن هذا الرضوان لن تجدوا من شىء كما لم يجدوا امم الفرقان رائحة المهيم القيوم و انك انت يا ايها السائل تفكر في ما القيناك و خذ لنفسك ما تريد و انك انت ان اردت

ص ٧٨***

من الشمس هذه الشمس المشرقة فقد اظهرنا لك اسمائها و اسرارها و اربناك تجلياتها على مرايا الموجودات و اشراقها على ما كان و ما يكون و ان اردت شمس الشمس و سلطان الوجود و ملك المقصود الذى يطوفن في حوله هذه الشمس و حقايقها قل سبحان ذى العظمة الذى خضع له كل ذى عظمة و اقتدار فسبحان ذى القدرة الذى نجع له كل ذى قدرة و ارتفاع فسبحان ذى العزة الذى دل له كل ذى عزة و امتناع فسبحان ذى القوة الذى قد خفض له كل ذى قوة و ذى بهاء. ثم اعلم بان دونه لن

ص ٧٩***

يبلغ اليه و ما سواه معدوم لديه و انه لهو المقتدر العزيز المحبوب و كل الاسماء يبعث بقوله و كل الصفات يظهر بامرهم ان انتم تعلمون اياك ان لا تنسب هذا المقام باحد دونه و لا تذكر عند ذكره احد و لا تقترن به اشارة و لا عبارة لانه جل و عز لن يشير باشارة غيره و لن يقتترن بعرفان خلقه ان انتم تعرفون و ان اعلى عرفان العارفين و بلوغ البالغين يرجع الى خلقه الذى خلق بقوله كن فيكون و كل ما سواه مخلوق بامرهم و متجعل بارادته و ساجد لطلعته و خاضع لحضرتة و كل عنده في لوح محفوظ و انه يظهر بالحق كما وعدكم الله في الكتاب

ص ٨٠***

اتَّقِ اللَّهَ ثُمَّ فِي امره لا تتكلمون و انتظر يومه كما ينتظر ايامه كل من في السموات والارض و ان كانوا في انفسهم لا يشعرون ثم اعلم بانّي آمنت به قبل ظهوره و بعد ظهوره و حين ظهوره و انتظر ايامه بما رقم على الواح الله المهيمن القيوم اياك ان لا تذكر هذا الاسم و لا تظن ظن السوء في امره و كن من الذين في كل يوم يستغفرون و انا نهيناك عن ذكر هذا الاسم لئلا يتوهم احد في نفسه التقرب الى هذه الشجرة المكنون و لئلا تسئل عن احد مثل ما سئلت و لا تذكر احد بهذا الاسم لان هذا

ص ٨١***

مخصوص به ان انتم تسمعون ما يعلمكم هذه الحمامة بما القى الزوج عليه من كلمات الله العزيز القيوم يا قوم لا تفرطوا في الكتاب و لا تحرفوا كلمة الله و لا تكونن من الذين يتكلمون في ما لا يعرفون فو الله تراب قدمه ليكون اعلى عن كل ما خلق و يخلق و عن كل ما كان و ما يكون و ان عرفت بان النفوس لن يضطرب لقلت انه عرش الله في الارض لان عليه يقع رجله العزيز المحبوب و انك فاثبت في ما القيناك بحيث لن يزل قدماك و لا تكونن من الذين لا يعرفون و ينسبون هذا المقام الى

ص ٨٢***

الذين يريدون فو الله هذا خطأ لم يكن في الامكان كشيء اتقوا الله يا قوم و لا تتجاوزوا عما حدد في كتاب الله المهيمن القيوم. فسبحان اللهم يا الهى انت الذى الهمتى بدائع ذكرك ثم منعتنى عن اظهارها بين بريتك و اخذتنى على مقام الذى صرت ممنوعاً عن اظهار جوامع اسرار حكمتك بما ظهرت آثار الغفلة في خلقك لاني يا الهى ان اكنتم على الناس ما اعطيني بجودك لآكون في تلك الحالة كافراً بنعمتك و ان احدث لهم ما اكرمتني بفضلك اذاً يرفع ضجيج ارقائك و صريخ عبادك و لم ار كل ذلك

ص ٨٣***

الا منك لانك بعثتني و اظهرتني في ايام التي ما بعثت في مثلها احد من صفوتك و لم ادر بذلك ما اردت من ظهورات قضائك و تقديرك و شئوننا امضائك و تدبيرك فو عزتك يا محبوبي اشهد بان علمك ما احاط يوماً اعظم و اشد من هذه الايام لان فيها يمحّص كل العباد من كل وضع و شريف ولكن اني مع عجزى و فقرى و ضرى و مسكنتى لآكون مستقيماً على امرك بحولك و قوتك و لو لن يقبل احد بهذا الوجه طلباً للقائك و اشكرك بما اعطيني و اكرمتني من استقامة التي لن يقدر

ص ٨٤***

احد ان يردها عن مقامها و لو يرفع على راسى سيوف منكرين و اعراض المشركين و اشهد بان ذرة من هذه الاستقامة لخير من عبادة الثقلين و بذلك يستريح قلبى و تسكن نفسى و لن اشاهد كل من في السموات والارض الا ككف من الطين بل احقر من ذلك الا من دخل في ظلك في هذا الاسم الاتم الاعظم الذى به انقلبت كل الاسماء و تغيرت كل الصفات في جبروت البدء لان الذين لم يعرفوك لم يكن لهم شأن عندك و لا لهم ذكر بين يديك اذاً سئل

ص ٨٥***

يا محبوبى بان لا تزل قدمى عن امرك الذى لن يقوم معه شيء ثم ثبتني بجودك و فضلك ثم انقطعني عن دونك و انك انت العزيز القادر العليم الحكيم القيوم و انا كنا ان نكتب هذه الالواح بالفارسي و امسك الله القلم عنه و ارجعه الى لسان عربى مبين لذا القيناك من اسرار العلم و الحكمة بهذا اللسان ثم نرجع الى لسان الاعجمين ليتم عليكم حجة الله و برهانه و دليله و آياته لعل تكونن من المقبلين الى الله الذى خلقني و اياكم و نحن لمن العابدين و الحمد لله رب العالمين و از اين بيانات مشرقه از افق تبیان معلوم

ص ٨٦***

و مبرهن شده كه اطلاق اسم شمس بر هر يك از مظاهر اين اسماء مشرقه مذكوره من اولى الحكمة شده و مى شود پس اگر در بيانات مظاهر احديه و مطالع قدس صمديه ذكر شمس ملحوظ و مذکور شود مقصود اين شمس مشرقه و انوار منيره خواهند بود الا من شاء ربك و ديگر آنكه بر صاحبان علم و حكمت و فطرت سليم و طينت منير معلوم و مبرهن بوده كه در هر عهد و عصرى كه كشف سبحات جلال از وجه جمال شد و طلعت مستوره مقتعه مغطئه از حجب غيب ظاهر و مشهود

ص ٨٧***

گشت آن شجره حقیقت ربّانیه و ثمره جنّیه الهیه را به خود او باید ادراک نمود چه که دون او در ظلّ او بوده و خواهد بود و مقامات مستوره آن کنز احدیه از بیانات مشرقه آن ادراک می شود اگر چه بصر حدید مقدّس از مشاهده فطور و تحدید از جمیع ما یظهر منه آثار عظمه الله مشاهده می نماید چه که تجلّیات آن شمس مشرقه محیطه اظهر از آن است که از انظار عارفین مستور ماند و تموجات آن بحر اعظم آیین از آن است که از ابصار مقرّبین محجوب گردد و لکن چون ناس متفاوتند در معارج

ص ۸۸***

علم و ایقان لهذا محض ظهور فضل و جود و بروز فضل و عنایت بر کلّ وجود آیات نازله از سماء مشیت و بیّنات مشرقه از افق فضل را حجتّ خود قرار فرموده اند که تا جمیع ناس از اعلی و ادانی از این حجتّ لائحّه بالغه و آیات مشرقه دریه آن ذات قدم و کلمه اتم را ادراک نمایند کلّ ذلک من فضله علی العباد من دون استحقاقهم بذلک بوده و خواهد بود که شاید از فیوضات ربّانیه و عنایات قدسیه الهیه محروم نمانند و الا اعراض جمیع موجودات و اقبال جمیع ممکنات

ص ۸۹***

در آن ساحت اقدس یکسان خواهد بود و دیگر آنکه در یوم ظهور آن نیر اعظم هیچ عذری از هیچ نفسی مسموع نخواهد بود مثلاً اگر جمیع من فی الارض از جمیع صحف سماویه و کتب منزله استدلال نمایند بر امری و آن جوهر وجود بر خلاف آن امر مسلّمه محکمه ظاهر شوند احدی را نرسد که اعتراض نماید چه که جمیع امر و نهی به اراده و قبول او مشروط و منوط است و بیانات ظاهره از آن سماء احدیه مشروط و معلق به امری نبوده و نخواهد بود ای طالب با سینه منیر به این سینای روح در آی

ص ۹۰***

تا تجلّی شمس معانی را در طور دل مشاهده نمائی و اصنام وهم و ظنّ را به قوّه خلیلی بشکنی و از تقلید و تقیید و تحدید خالص و مقدّس شده به معارج یقین و ثبوت و استقامت عروج نمائی و دیگر ملاحظه نما که اگر جمیع من فی البیان به جمیع ما فی البیان استدلال به امری نمایند در شرایط ظهور بعد و مسلّم دارند که آن جمال موعود و شمس وجود به این علامت مذکوره باید ظاهر شود و آن جوهر اختیار بر خلاف آن ظاهر شود حال چه خواهی کرد آیا به آنچه ادراک نموده ای مستغنی خواهی بود از عرفان

ص ۹۱***

آن شمس معارف لا فو الذی علم هذا القلم من اسرار القدم هیچ چیز تو را کفایت نمی نماید مگر تشبّث به ذیل عطوفت او آیا ملاحظه نشد که امم سابقه به اعتکاف بر اصنام ظنون و هوی چگونه از فضل یوم الفصل محروم مانده اند باری در جمیع حال و احوال پناه به حقّ برده که به آنچه در سموات و ارض مشهود بینی چه از بیانات محققه و چه از امورات ظاهره از شجره مقصود و عرفان او که عین عرفان مظاهر لا اولیه و لا آخریه الهیه است باز نمائی جهد کنی تا از غیث هاطله سحاب مرتفعه الهیه

ص ۹۲***

محجوب نمانی اگر چه سحاب فضل در جمیع اوقات مرتفع است و او را انقطاع پدید نه و لکن هر سحابی مظهر فیض کلیه نخواهد بود. در شمس و صعود و نزول او ملاحظه نما اگر چه او در ذات خود مقدّس از صعود و نزول است و لکن به تغیر منازل و بروج به مقادیر مختلفه ظاهر و مجلّی مثل آنکه در برج اسد به کمال ظهور و حرارت ظاهر است و در دون آن غیر آن مشهود و حال آنکه به فضل الله سحاب رحمت جمیع ارض و ساکنین آن را احاطه نموده و شمس عنایت به کمال

ص ۹۳***

تجلّی و حرارت ظاهر و لائح است خود را به وسوس شیاطین نفسیه و هیاکل بغضیه حسدیّه مشغول ننمائی و در جمیع حال و احوال حقّ را فاعل مختار و فعال لما یشاء دانسته و به این کلمه جامعه که اعظم کلمات منزله است ثابت و راسخ بوده لعلّ در دین الله و امر او ثابت مانی و این است حقّ صرف و صدق خالص و ما بعد الحقّ الا الضلال و هم چنانکه ذات مقدّس حق دلیل بر او بوده و دون او قاصر و عاجز از عرفان او کما هو حقّه و مستحقّه هم چنین آیات منزله از سماء امر او مدلّ

ص ۹۴***

بر ظهور اوست و دون او مفقود صرف و لاشیء محض و غیر مذکور در آن ساحت بوده و کفی بالله شهیداً باید در این کلمات جامعهء منزله کمال تعقل و تفکر مبذول داشت تا از هر بابی از آن ابواب علوم لایهای بما لایهای بر وجه قلوب طالبین و قاصدین مفتوح شود این مقامی است که احدی جز به جوهر طینت و ساذج فطرت نتواند قدم گذاشت و اگر مرایای قلوب اقل من الشَّعر به غبار ماسوی بیالاید ابداً تجلّی این نور منیع و امر بدیع در آن مرایا منطیع و مرتسم

ص ۹۵***

و متجلّی نشود چقدر ارفع و امنع است این مقام که جز تقدیس صرف نپذیرد و چقدر عالی و متعالی است که دون تنزیه بحت قبول نفرماید فآه فوق کلّ آه فآه تحت کلّ آه فآه یملاً السَّموات من حنین العاشقین فآه یملاً الارض من ضجیح المشتاقین فآه یجری عن العیون مدامع حمر منیر فآه ثمّ آه ثمّ آه من أوّل الذی لا أوّل له الی آخر الذی لن یحصیه کلّ عالم علیم فآه الذی یظهر فی الوجود ناره و یحدث فی الظُّهور حسرته و یحزن کلّ الممکنات و عن ورائه اهل ملاً الصّافین فآه احتترقت به الاکباد و تزلزلت

ص ۹۶***

عنه البلاد فآه لن یعرفه الاّ الله العزیز الجمیل عمّا احتجبوا النَّاس عن جمال الله و ظهوره و طلعه الله و وقع بین یدی هؤلاء بالذّلة الّتی لن تقاس بذلّة و بالحنن الّذی لن یقابله حزن لا فی الاوّلین و لا فی الاخرین و بذلك بدّل عیش کلّ ذی شعور و تزلزلت ارکان عرش عظیم ولکنّ النَّاس هم فی غفلة و سرور و فی فرح مبین کذلک یبطل الله عمل الذّینهم غفلوا عن ذکره و کفروا بما عندهم من آیات الله المقتدر العزیز القدیر و الروح علی اهل الروح من هذا البهاء المشرق القدیم. در این ایام تمحیص کبری

ص ۹۷***

خود را حفظ نموده که مبدا از صراط مستقیم بلغزی چه که عنقریب جمیع ناس را مضطرب و متزلزل بل معرض مشاهده خواهی نمود الاّ من شاء ربّک و دو سنه قبل در مدینه ورقه‌ای نازل شد و جمیع امورات محدثه بعد در آن ثبت شده اگر اقبال به معرفت الیوم نمائی به آن ورقه رجوع کن که شاید نفس خود را از غرقاب فنا نجات داده به مقر بقا وارد شوی و از مدینه اسماء و ملکوت آن گذشته به مقام قدس کریم که مقام تقدیس صرف و تنزیه بحت بات است در آئی و به غنای حقّ از ذلّت سؤال فارغ شوی

ص ۹۸***

چه که سؤال بنفسه دلیل بر تزلزل و عدم استقامت سائل بوده و خواهد بود اگر چه حق منیع دوست داشته و می‌دارد که مسئول واقع شود لاجل اعطای فضل و اعطای فیض ولکن حقّ عرفان را مقام دیگر است و او راجع به بصر و قلب و فؤاد است نه به ذکر قلم و مداد کذلک یلقیک قلم السّداد فی هذا الیوم الذی الیه یرجع حکم المبدء و المعاد دیگر آنکه سؤال نموده بودی که این عبد چه رتبه و چه مقام را ادّعا نموده‌اند ما انا الاّ عبد امنت بالله و رسله و کتبه و بکلّ ما نزل

ص ۹۹***

من عنده و بما نزل علیّ بالحقّ و بما نزل حیثنذ و بما ینزل فی زمن المستغاث حین الذی یجدّد فیه کلّ من فی السّموات و الارضین هنالك تقوم السّاعة و ینصب المیزان و یرفع الصّراط و یأتی الله بامرہ ان انتم من العارفین و یشهد بذلك کلّما قدره الله فی نفسی ان انتم من الشّاهدین و سنین معدوده است که هر آن آن الف سنه می‌گذرد از تتابع بلایا و ترادف قضایا که آنی تعطیل نشده و علاوه بر این بلایای ظاهریه فو الذی ظهر نفس الممکنات بسلطانه و قدرته بلایای باطنیه که از جمیع عیون و عقول

ص ۱۰۰***

و نفوس مستور بوده در کلّ حین و حان بوده که غیر الله بر آن مطلع نشده و من دون آنچه مذکور شد البتّه شنیده‌اید که اهل بیان چه مقدار مفتریات ظنون افکیه خود را بر این شجره مبارکه طیبه احدیه نسبت داده و راجع نموده‌اند چنانچه اکتفا به آنچه که اعدا وارد آورده نشده این فئه هم به آنچه قادر و مقتدر بوده‌اند کوتاهی ننموده‌اند با اینکه وجود این عبد در جمیع اوقات سبب ارتفاع کلمه طیبه بوده چنانچه جمیع دانسته و دیده‌اید دیگر اگر بعضی را افکیات ظنونیه حایل شود بین قلوبهم و صدقهم و انکار این

ص ۱۰۱***

فضل منیع نمایند از امر دیگر است و الی الله یرجع الامور و باطن را هم مثل ظاهر فرض نمایند لو انتم ببصر الروح تنظرون و در جمیع این بلایا و محن و رزایای سرّ و علن جز عبودیت محضه امری و ذکری از این عبد مسجون ظهور ننموده و چنانچه ملاحظه شد که این عبد در مدّت توقّف در مدینه السّلام با جمیع اهل آن ارض و اطراف از عالم و دون آن معاشرت نموده و به قدر وسع بل فوق آن در نصرت امر و ارتفاع آن دقیقه‌ای تغافل نشده چنانچه ارتفاع کلمه به مقامی رسید که جمیع اهل ارض را احاطه نمود و ابداً

ص ۱۰۲***

با اعدای الهی مداهنه ننموده به کمال جدّ و اجتهاد در ذکر کلمه ذکرّیه سعی بلیغ و جهد منیع مبذول شده و بالاخره امر منجر به حرکت از مدینه شد آن هم بر هر ذی بصری معلوم شده که به چه نحو در این خروج و هجرت اعتزاز این امر و علوّ آن ظاهر شده تا آنکه به این مقر مسجون و محبوس گشته‌ایم و نشکر الله فی کلّ ذلک و نحمده و نذکره و نصبر علی قضایاه و أنّه مؤفّ اجور الصابرين و الحمد لله علی کلّ ذلک و لا ملجأ الاّ به و لا مستعان الاّ هو و أنّه لهو المقتدر العزیز الرحیم بلی در جمیع این سنین ماضیه بحمد الله ابهر معانی

و انوار ربّانی

ص ۱۰۳***

در دل متموّج و مستضیی بوده چنانچه من غیر اراده رشحات آن بر ممکنات مبذول می‌شد و به قسسی عنایت ربّ العزّة احاطه فرموده که احصا و تحدید آن از امکان و اهل آن خارج و اگر از این عبد در بیان این مراتب در الواح منزله ذکرّی رفته لاجل اتّباع این کلمه منیعه بوده که می‌فرماید فامّا بنعمة ربک فحدّث ولكنّ آن جناب نظر به اصل امر داشته که به دون خود هرگز مشتبه نشده و نخواهد شد و اگر حقّ منیع را نتوانی به نفس او ادراک نمائی و مستبصر شوی و دون آن به کلمات منزله از سماء قدس احدیه ناظر

ص ۱۰۴***

باشی رجوع به کتب منزله از سماء مشیت نما که در اکثر آن ذکر این کلمه جامعهء مستوره تصریحاً و تلویحاً مشاهده خواهی نمود در توقیع عظیم و دون آن ملاحظه نما و هم چنین اکثر از آیات قیّم اسما که مشعر بر قیّومیت این سدره مرتفعه منیعه بوده قسم به خدا که شرم دارم از ذکر این بیانات چه که ایامی از ظهور آن شمس مشرقه احدیه نگذشته و کلّ کیفیت ظهور را به عین خود مشاهده نموده‌اند و معدّلك جمیع محتجب گشته‌اند و کدام ذکر و بیان اظهر از نفس خود ظهور است تا به آن استدلال شود باری حال ملاحظه

ص ۱۰۵***

نما که چه مقدار ستر و تعویق این امر مشعر و مدلّ بر علوّ این ظهور است که گویا تعویق آن را سببی جز امتحان و افتتان کلّ من فی السّموات و الارض نبوده و هم چنین می‌فرماید ان انتم فی التّسع بقاء الله ترزقون اگر چه بعضی این ظهور قدس صمدانی و طلوع نور سبحانی را اراده نموده‌اند که به دون سدره خود راجع نمایند و به جدّ تمام در تحریف این کلمه جامعه سعی نمایند و لکنّ الامر بید الله یمدی من یشاء الی صراط مستقیم ای اهل بیان کمال سعی مبذول داشته که مثل اهل فرقان نباشید که جمیع صفات و اسما را

ص ۱۰۶***

از منتهی مقام عزّ جبروت الی ادنی رتبهء ناسوت به طلعات غیب راجع نموده‌اند و از مطالع احدیه و مظاهر قدمیه که بالفعل موجودند غافل بوده و خواهند بود حال ای عباد به بصر عدل و انصاف مشاهده نمایند که این عبد قسم به ظهور من یظهره الله که اگر در مدّت اقامت در دار السّلام اگر یومی یا لیلی بر حسب ظاهر گمان حیات می‌نمودم چه که اعدا از یمین و یسار و جنوب و شمال به کمال جدّ در صدد بوده‌اند چنانچه جمیع عباد ساکنه آن محلّ مطلعند تا آنکه تقدیر ربّانی بر تزویر شیطانی

ص ۱۰۷***

فایق آمد و سلطان علّیین بر صور سجّین غلبه نمود و با این علوّ و اشتهار با جمعی از مهاجران هجرت نموده و ارتفاع این اسم و شهرت و ظهور آن من غیر اراده واقع شده دیگر چه ذکر نمایم که چه بر این عبد گذشته و وارد شده فو الله لن یقدر ان یسمعه ذی حبّ و لا ذی قلب و لا ذی نظر و لا ذی شعور باری لم یزل اسرار الهیه در کنوز عصمتیه مستور بوده و لایزال در حجابات حفظیه مصون و محفوظ خواهد بود و اگر جبل انفس عباد مندکّ نمی‌شد رمزی از اسرار محبّه مقتّعه مسّره ذکر

ص ۱۰۸***

می‌نمودم ولكن الله مظهر ما يشاء و ما انا بمظهر ما هو المستور و بر همه شما و اهل ارض معلوم بوده که چه مقدار عبودیت و خضوع از این عید به جمیع ادلّاء و احباء از اوّل ظهور شمس حقیقت الی الیوم ظاهر شده و معذلک چه نسبت‌های کذبیه به این عبد راجع و احدی در صدد دفع آن برنیامده. الی الله فوّض امری و علیه توکلت علیه فلیتوکلنّ عباده المنقطعین. و دیگر سؤال شده بود که چگونه می‌شود کلمات عالین به سجّین تبدیل شوند

ص ۱۰۹***

و حروف اثبات از مظاهر نفی محسوب شود. این معلوم آن جناب بوده که آن شمس فیض ربّانی و بحر فضل سبحانی اشراق فرمود بر جمیع مریایای موجودات در بعضی که مقابله نموده‌اند بقرصه منطبق می‌شود و بر دون آن همان روشنی شعاع ظاهر. این است که آن شمس قدم بعد از انطباق او در صور مریایا آنچه وصف نماید مریایا را به اوصاف غیر متناهیة خود را وصف نموده چه که انوار وجه خود را در مریایا مشاهده می‌نماید و جمیع

ص ۱۱۰***

این اوصاف منیعہ فی الحقیقه به خود او راجع است و این فضل در مریایا موجود است بالتّقابل الیها و بعد از انحراف فانی و معدوم خواهند بود حال نظر را پاک نما از غبار ماسوی تا عارف شوی که اگر جمیع مریایای موجودات اقلّ من آن به او مقابل شوند در جمیع انوار حقیقت و آثار عزّ احدیت لم یزل و لایزال منطبق و مرتسم شود و من دون ذلک یحو الله ما یشاء و یثبت و عنده امّ الکتاب. فاعل مختار مختار است محو می‌فرماید بعد از اثبات و کذلک بالعکس و در این

ص ۱۱۱***

مقام است که می‌فرماید لا تفرحوا بما آتیکم و لا تأسوا عمّا فاتکم و این مقام نقطه عدل است که جمیع ما سوی خائف و راجی بوده و خواهند بود و هر ذی علوی خائف است از محو و هر ذی دنوی راجی به مقام اثبات فو الذی نفس حسین بیده که اگر شرح این مقام را بما قدر فیه ذکر نمایم اکثر از ناس را متزلزل بینی قوله عزّ ذکره را متذکر شو لو شئنا لنذهبنّ ما اوحینا الیک فو عمری لو الفی علیک ازید من ذلک لیرتاب المبطلون دیگر در این مقام بیش از این دوست نمی‌دارم که ذکر نمایم

ص ۱۱۲***

چه که ناس در وهم صرف مستغرقند. دیگر از بعضی امور واقعه‌ای که سؤال نمودی، در غیبت این عبد واقع شده و حسنه و سیئه آن به عاملین و قائلین راجع است باری جمیع امور واضح و لائح است اگر حجبات وهمیه ناس خرق شود و به بصر خود در امر الله تفرّس نمایند جمیع اسرار را مشهوداً مشاهده نمایند ان شاء الله امیدواریم که فضلی از منبع جود و افضال ربّ العزّة و العظمة ظاهر شود و جمیع محتجّین را از حجاب ظلمت به سرادقات

ص ۱۱۳***

وحدت کشاند و الله معطی ما یشاء و انه لهو الفضال القدیم و الحمد لله ربّ العالمین و دیگر وصیت این عبد جمیع را آنکه آنی غفلت ننموده مراقب امر الله باشند و نهایت جدّ و اجتهاد را در حفظ و صیانت آن مرعی داشته که این است کلّ خیر و اصل آن لاجل آنکه اوّل امر معرفه الله بوده و خواهد بود و کلّ آنچه مسموع و مشهود شده طائف حول این امر است چه که جمیع از او ظاهر و به او راجع و بعد از معرفت ذات احدیه اتّباع امر و اجرای حدود او از اعظم امور بوده و

ص ۱۱۴***

لم یزل و لایزال نفحات ذکریه از مدینه امریه در هبوب بوده و آثار الهی از این نفحه قدس صمدانی بین برتّه قائم خواهد بود باری ان شاء الله به قلب صافی خالص توجّه به مبدء خود در کلّ اوقات و احوال نموده و از ما سوی الله منقطع شده که شاید در این ایام مظلّمه از معرفت آن شمس احدیه محجوب نمانند و این عبد از ربّ العزّه مسئلت می‌نماید که بصر و سمعی مقدّس از تحدید و تقلید به جمیع عنایت فرماید و الله واهب ما یشاء و انه لهو الوهاب العظیم الکریم و اختتم نغمات

ص ۱۱۵***

الروح بذکر الله الاعظم الاکبر العظیم لیکون ختامها مسک ألا انّ بذلک تستجذب ارواح المخلصین فی کلّ حین و الحمد لله ربّ العالمین.
